

ادامه مذاکرات هسته ای زیر فشار تحریم ها و تهدیدهای آمریکا

دور چهارم گفتگوهای میان آمریکا و جمهوری اسلامی در مسقط پایتخت عمان روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت برگزار گردید. این مذاکرات سه ساعته نیز همانند سه دوره قبل در پشت درهای بسته و بدون حضور خبرنگاران برگزار شد. اما بر خلاف سابق برای دور بعدی مذاکرات زمان و مکانی تعیین نگردید. طرفین این مذاکره بازم بدون ارائه توضیحات روشن برای افکار عمومی، تنها به کلی گویی و ابهام پراکنی از جمله اینکه مذاکرات مفید بوده، در فضای آرام برگزار شده و غیره پرداختند.

اظهارات عراقچی و ویتکاف پس از پایان نشست چهارم برخلاف توضیحات روزهای قبل آنان، ظاهراً حاکی از ابراز رضایت و مفید بودن گفتگوها بود. وزیر خارجه عمان نیز به همان شکل، روز یکشنبه پس از پایان مذاکرات آنرا شامل "ایده‌های مفید و نوآورانه" خواند و گفت طرفین برای دستیابی به یک "توافق محترمانه" تمایل دارند. با وجود این عراقچی این دور مذاکرات را بسیار دشوار و صریح نام برد.

این جلسه قرار بود روز ۱۳ اردیبهشت در رم برگزار شود. اما به دلایل گویا لجبستگی زمان و مکان آن تغییر یافت و آنگونه که جمهوری اسلامی برای مخفی نگهداشتن محتوای مذاکرات تلاش می کند، در عمان برگزار گردید. با وجود این در مذاکرات دور چهارم، برخلاف دوره‌های قبلی، کارشناسان فنی که مسئول بررسی جزئیات مربوط به رفع تحریم‌های هستند، جزو هیأت مذاکره نبودند و حضور نداشتند. این امر در کنار بیانات ضد و نقیض ترامپ و دیگر مقامات دولت آمریکا نشانه عدم توجه ایالات متحده آمریکا در فراهم کردن ملزومات پیشبرد یک مذاکره جدی است. شبکه "سی ان ان" گزارش داد که مقامات جمهوری اسلامی به دنبال طرح شروط جدید آمریکا، اعلام کردند وقفه‌های هفتگی در مذاکرات از جانب آمریکا و برای آماده سازی سناریوهایی جهت به شکست کشاندن آن است. در روزهای قبل از مذاکرات دور چهارم، ویتکاف فرستاده ترامپ برای

نگاهی به مبارزات طبقه کارگر در ایران و چشم انداز آن

متن سخنرانی صلاح مازوجی در سمینار لندن



جنبش کارگری ایران، از پراکندگی، تا ضرورت سازمانیابی انقلابی

ضرورت طبقاتی اتحاد کارگری بر علیه بیکاری

کار خانگی؛ بردگی پنهان در نظام سرمایه‌داری



کارزار «سه شنبه‌های نه به اعدام» در شصت و هشتمین هفته

نگاهی به فیلم در سرزمین برادر

روز کارگر و ملزومات حضور جنبش کارگری
بعنوان یکی از مدعیان قدرت در صحنه
سیاسی ایران



نامه‌ای از ایمان، ۹ساله،
کارگری مهاجر در تهران



یاد جانباختگان بمباران شیمیائی
در دره "بوتی" گرامی باد!



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

زیر نظر هئیت تحریریه

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلاتی و تبلیغاتی
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907

تماس با
کمیته تشکیلاتی و تبلیغاتی
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.

اما مشکل جمهوری اسلامی در رابطه با بحران اقتصادی و تلاش برای رفع تحریمها تنها آمریکا نیست. سه قدرت بزرگ اروپایی یعنی فرانسه، آلمان و بریتانیا نیز که در این دوره از سوی آمریکا از مذاکرات هسته‌ای با جمهوری کنار گذاشته شده‌اند، با اعمال فشار بیشتر بر جمهوری اسلامی تهدید کرده‌اند که مکانیزم ماشه را علیه رژیم فعال خواهند کرد. وزیر امور خارجه فرانسه روز ۸ اردیبهشت در سازمان ملل اعلام کرد که: "جمهوری اسلامی از تمام تعهدات هسته‌ای عبور کرده و در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای قرار گرفته است. فرانسه، آلمان و بریتانیا در صورت تهدید امنیتی جمهوری اسلامی، در بازگرداندن همه تحریمها علیه ایران تردید نخواهند کرد". آژانس بین‌المللی انرژی اتمی رویکرد یک‌جانبه آمریکا نسبت به بحران هسته‌ای جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار داده و امضای هر نوع توافقی با جمهوری اسلامی در رابطه با فعالیتها هسته‌ای بدون مشارکت این سازمان را تکه کاغذی نام برده بود که جمهوری اسلامی را به درست کردن سلاح اتمی نزدیک خواهد کرد.

عباس عراقچی که به رسیدن توافق با آمریکا برای لغو تحریمها امید بسته است، در پاسخ به تهدیدات دولتهای اروپایی، طی یادداشتی ضمن انفعالی خواندن موضع کنونی سه دولت اروپایی، استراتژی آنها در رابطه با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی یعنی "فعال کردن مکانیزم ماشه" را خطرناک دانست و گفت این استراتژی می‌تواند بحران جهانی جدیدی در گسترش سلاح هسته‌ای ایجاد کند.

واقعیت این است که بحران اقتصادی جمهوری اسلامی آنچنان تعمیق و گسترش یافته است که جامعه ایران را در آستانه یک انفجار اجتماعی قرار داده است. اینک که سیاست و استراتژی پرهزینه ژئوپلیتیک حکومت اسلامی شکست خورده و جریانات باصطلاح "محور مقاومت" ازهم پاشیده است، استراتژی هسته‌ای رژیم نیز تحت فشار آمریکا از سویی و قدرتهای اروپایی از سوی دیگر با همان سرنوشت شکست و ناکامی روبرو شده است. در چنین شرایطی که خامنه‌ای با سرکشیدن جام زهر مذاکره و سازش با آمریکا، می‌خواهد از زیر بار فشار تحریمها کمر راست کند، اعتراف نموده که حکومتش با خطر سرنوشتی انقلابی توسط مبارزات ریشه‌دار کارگران، زحمتکشان و تهیدستان جامعه روبرو است. خطری که نه خامنه‌ای و نه کادر رهبری سپاه پاسداران نمی‌توانند با تسلیم در برابر آمریکا هم آن را از سر خود دور کنند.

مذاکرات هسته‌ای با جمهوری اسلامی، با لحنی تهدید و تحقیر آمیز اظهار داشت که: "جمهوری اسلامی در وضع بسیار ضعیفی نسبت به یک دهه قبل قرار دارد. لذا چاره‌ای جز پذیرفتن شرط های آمریکا برای توافق و برچیدن برنامه هسته‌ای ندارد. چنانچه مذاکرات روز یکشنبه ثمربخش نباشد آن را ادامه نخواهیم داد و مسیر دیگری در پیش خواهیم گرفت." او برخلاف صحبت‌های قبلی با اعلام افزایش شروط آمریکا برای مذاکره با جمهوری اسلامی گفت: "ایران باید همه سایتها و سانتریفیوژها و تأسیسات هسته‌ای در نطنز، اصفهان و فردو را بطور کامل برچیند. غنی سازی جمهوری اسلامی در داخل، خط قرمز آمریکا است و نباید انجام گیرد".



از طرف دیگر عباس عراقچی در روزهای قبل از نشست چهارم اعلام کرد که: "در روزهای گذشته ما پیامهای متناقضی از آمریکا دریافت کرده‌ایم. هدف آمریکا از مذاکره با جمهوری اسلامی محروم کردن ما از حقوق هسته‌ای مان است. ما از این حق خود گذشت و عقب نشینی نخواهیم کرد. البته تا کنون در کاخ سفید نظرات متفاوتی نسبت به مسأله هسته‌ای جمهوری اسلامی وجود داشته است و به نظر می‌رسد دولت ترامپ دارای سیاست واحد و روشنی در این رابطه نیست. اگر در آغاز مذاکرات برخی از مقامات آمریکایی، غنی سازی اورانیوم تا حد ۳،۶۷، برای جمهوری اسلامی در داخل ایران را قابل قبول می‌دانستند، برخی دیگر اعلام می‌کنند که غنی سازی در ایران خط قرمز آمریکا است و نباید ادامه یابد و اگر جمهوری اسلامی برای تأمین انرژی "صلح آمیز" اورانیوم نیاز داشته باشد، می‌تواند از آمریکا خریداری کند یا از کشورهای دیگر وارد کند. ترامپ نیز که سفر سه روزه‌ای به خاور میانه و دیدار از سه کشور ثروتمند عربستان، امارات متحد عربی و قطر را آغاز کرده، در رابطه با مذاکره با جمهوری اسلامی با لحنی تهدیدآمیز گفت امیدوار است بتواند با تهران به توافقی برسد تا از حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران جلوگیری کند.

نگاهی به مبارزات طبقه کارگر در ایران و چشم انداز آن

متن سخنرانی در سمینار لندن - ۳ می ۲۰۲۵

صلاح مازوجی

مختلف طبقه کارگر دارند، در پیوند و همکاری با هم نهادهای مانند شورای هماهنگی فعالین بخش های مختلف جنبش کارگری را ایجاد کنند و از این طریق تا حدودی خلاء نبود تشکل های طبقه ای و توده ای کارگران را برای رهبری جنبش کارگری پر کنند و گام های مؤثری در راستای به هم مرتبط کردن و سراسری کردن اعتصابات کارگری بردارند. در شرایط کنونی ایران تداوم و گسترش و سراسری شدن اعتراضات و اعتصابات کارگری و تلفیق خواسته های اقتصادی با خواسته های سیاسی و در ادامه برپائی اعتصاب عمومی سیاسی که ماشین سرکوب رژیم را زمین گیر کند، محتمل ترین سیر پیشروی جنبش انقلابی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه است.

در اوضاع کنونی ایران، جنبش اعتصابی و جاری کارگران و تداوم جنبش های اعتراضی، فرصت مناسبی را برای نیروهای جنبش کمونیستی فراهم آورده است تا با اهمیت دادن به این جنبش واقعی و یاری رساندن به رفع موانع و معضلاتی که سر راه آن وجود دارد، بتوانند بر جدایی چپ اجتماعی مود در جامعه و در جنبش های اعتراضی از سوسیالیست های متحزب غلبه کنند و پیش شرط های تأمین یک رهبری سیاسی سراسری با راهبرد سوسیالیستی را فراهم آورند. برای فاتح آمدن بر پراندگی جنبش چپ و کمونیستی هم راه حل اجتماعی است، باید جنبش اجتماعی طبقه کارگر و سوسیالیست های این طبقه را از موقعیت دفاعی خارج کرد و در موقعیت تعرضی قرار دهیم. در این دوره بر تحول پاسخ ها و عمل مشترک فعالین و رهبران آن نیروی چپ اجتماعی، و کمونیست های متحزب به معضلات سر راه جنبش کارگری و توده ای جاری، کلید به هم رسیدن و تلاقی این دو بخش جنبش چپ رادیکال و سوسیالیستی است.

با توجه به اینکه تمام تضادهای جامعه سرمایه داری در ایران به مرحله حادی رسیده اند، طبقه کارگر ایران با پیشروی در این زمینه ها می تواند آغاز دوره تعرض طبقه کارگر در سراسر جهان را کلیک بزند. در ایران در جبهه ای از مبارزه بین المللی طبقه کارگر که جنبش کارگری به یکی از پر تحرک ترین و پر اعتراض و اعتصاب ترین جنبش های کارگری جهان تبدیل شده و تضادهای نظام سرمایه داری به نقطه حادی رسیده اند، طبقه کارگر می تواند از این جبهه تعرض را آغاز کند. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در سطح جهان به پیروزی انقلاب کارگری در ایران نیاز دارد. پیروزی که می تواند چرخه جنگ دفاعی را پایان دهد و آغاز دوره تعرض جنبش اجتماعی طبقه کارگر را رقم بزند.

کلام دوره از هم جدایی و انشعاب ها است. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در ایران هم از این پیامد و مصائب در امان نماند.

اما به رغم این شرایط دشوار، طبقه کارگر ایران هیچگاه تسلیم تهاجم دولت و سرمایه داران نشده است. بویژه در ۲۰ سال اخیر مبارزات طبقه کارگر ایران یک روند رو به رشدی را طی کرده است. به نحوی که در سالها اخیر جنبش کارگری ایران بطور میانگین سالانه بیش از ۲۰۰۰ اعتراض و اعتصاب بزرگ و کوچک را تجربه کرده است. طبقه کارگر طی این دو دهه و در دل این جنبش اعتراضی و اعتصابی نسلی از رهبران و فعالان جنبش کارگری را پرورده کرده و به جلو صحنه آورده است. به صدها کمیته کارخانه، کمیته اعتصاب



و مجامع عمومی شکل داده که هر کدام به سهم خود در سازمانیابی این اعتراضات و اعتصابات نقش ایفا کرده اند. بدون این رهبران و این میزان از سازمانیابی اعتصابات شکوهمند کارگران در مراکز بزرگ تولیدی و خدماتی قابل تصور نیستند.

در واقع طبقه کارگر سنگ بنای تأمین ملزومات تعرض خود و جنبش سوسیالیستی این طبقه را گذاشته است. اما برای تضمین پیشروی در این زمینه، سازمانیابی طبقه کارگر ایران باید ارتقا پیدا کند. و در حالی از ضرورت ارتقای سازمانیابی طبقه کارگر صحبت می کنیم که جنبش این طبقه مهمترین مکانیسم و فرصت را برای تکامل این سازمانیابی فراهم آورده است. این مکانیسم همان اعتصابات و مبارزات جاری کارگری است. تشکل و سازمان کارگری در خلاء ایجاد نمی گردد، بلکه در جریان مبارزه شکل می گیرند و تکامل پیدا می کنند. بنابراین باید به هر شکل که می توانیم مبارزات و اعتراضات جاری کارگران را دامن بزنیم. البته پیشروی تحول بخش در این زمینه در گرو تغییر و بهبود توازن قوا به سود مبارزه طبقه کارگر و جنبش های توده ای است. اما خود مبارزه کارگر سوژه تغییر این توازن قوا است.

در دوره گذار کنونی و تا ایجاد شوراهای کارگری و در راستای شکل دادن به رهبری سراسری لازم است آن بخش از فعالین و پیشروان جنبش کارگری که رابطه ارگانیک و زنده ای با کانون های مبارزات بخش های

با سلام و درود به همه رفقای که در این سمینار و مناسبت حضور دارند و با تشکر از رفقای که این فرصت را تدارک دیده اند. تحت عنوان «نگاهی به مبارزات طبقه کارگر در ایران و چشم انداز آن» در این فرصت کوتاه می خواهم به رنوس اصلی یک ارزیابی عمومی از جنبش کارگری ایران بپردازم.

ابتدا باید بگویم که موقعیت جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران به عنوان بخشی از جنبش جهانی و بین المللی این طبقه همچنان در موقعیت تدافعی قرار دارد. در واقع این بورژوازی و طبقه سرمایه دار است که تهاجم می کند و مبارزه طبقه ما را در موقعیت دفاعی قرار داده است. این موقعیت محصول شکست هایی است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در بیش از ۱۰۰ سال گذشته متحمل شده است. نه فقط شکست انقلاب کارگری اکتبر در روسیه و شکست جنبش کارگری و سوسیالیستی در ایتالیا، اسپانیا، آلمان و ... که آوارشان بر سر طبقه کارگر فرو ریخت، بلکه حتی شکست و فروپاشی سرمایه داری دولتی در روسیه و بلوک شرق که از جانب ژورنالیسم بورژوازی به نام سوسیالیسم معرفی می شد، اگر چه به لحاظ تاریخی برای ما کمونیست ها و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر یک پیشرفت بود، اما چون این فروپاشی نه در نتیجه پیشروی جنبش سوسیالیستی، بلکه زیر فشار تعرض نولیبرالیسم، جناح راست بورژوازی انجام گرفت، آوار آن بر سر جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر فرو ریخت. حتی شکست مدل دولت رفاه سوسیال دموکراسی در اروپا در برابر تهاجم نولیبرالیسم باز هم جنبش طبقه کارگر را بیشتر تحت فشار قرار داد. تغییر مسیر «حزب کمونیست چین» به رشد شتابان سرمایه دارانه در این کشور، همه اینها چون زیر تهاجم جناح راست بورژوازی و تحت نام پروژه های سوسیالیستی انجام می گرفت، شرایط مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر را دشوارتر کردند.

در جغرافیای سیاسی ایران هم طبقه کارگر بعد از ایفای نقش خود در روند انقلاب و قیام بهمن ۱۳۵۷، در خط مقدم تهاجم حکومت اسلامی سرمایه داران برای ارزان سازی نیروی کار قرار گرفت. ۴۶ سال است حکومت اسلامی و طبقه سرمایه دار ایران تعرض می کنند و طبقه کارگر با اعتراضات و اعتصابات گاها پرشکوه از زندگی و بقای خود دفاع می کند.

دوره عقب نشینی فرهنگ و اخلاقیات خود را شکل می دهد. دوره عقب نشینی، دوره واگرایی است، دوره از هم دور شدن، دوره فرو ریختن دیوار اعتماد، دوره کم تحملی در برابر همدیگر و ... است و در یک

جنبش کارگری ایران، از پراکندگی، تا ضرورت سازمانیابی انقلابی!

ناصر زمانی

فرو دست که نشان داد آگاهی سیاسی توده‌ها از مرز انتظارات اصلاح طلبانه عبور کرده و به درکی عمیق از بن بست ساختاری جمهوری اسلامی رسیده است؛ شعاری که نه تنها مشروعیت هر دو جناح حاکم را زیر سؤال برد، بلکه توهم امکان تغییر از درون نظام را بطور کامل کنار زد. ریشه های مادی و طبقاتی این طغیان، پیش از دی ۹۶ در جریان مبارزات پراکنده اما پیگیر کارگران در واحدهای تولیدی مختلف، از جمله هپکو، آذرآب، نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز شکل گرفته بود. این اعتراضات که اغلب علیه تعویق دستمزدها، اخراج های گسترده، خصوصی سازی های چپاولگرانه و وضعیت بی حقوقی مطلق کارگران بود، بستر ذهنی و تجربی لازم برای یک همگرایی انفجاری با سایر اقشار محروم جامعه را فراهم کرد. دی ماه همان لحظه ای بود که خشم و نارضایتی انباشته شده ی کارگران، بیکاران، جوانان حاشیه نشین و مزدبگیران با هم پیوند خورد و به طغیانی بدل شد که دیگر در چارچوب مطالبات صرف اقتصادی مهارپذیر نبود. شعارهایی مطرح شده بیانگر این پیوند بین دو سطح از آگاهی بودند؛ نخست، آگاهی طبقاتی شکل گرفته در جریان مبارزات کارگری؛ دوم، آگاهی سیاسی عمومی که از دل تجربه ی مستقیم توده‌ها با وعده‌های پوشالی اصلاح طلبان زاده شده بود.

پس از خیزش دی ماه، مبارزات مردمی نه تنها خاموش نشد، بلکه در اشکال و مناطق مختلف کشور ادامه یافت و با عبور صریح تر مردم از کلیت جناحهای حاکم، جنبه ای رادیکالتر و آشکارا طبقاتی به خود گرفت. رشد این مبارزات، که با مشارکت گسترده ی زنان، دانشجویان و اقشار مزدبگیر همراه شد، حامل نشانه‌هایی از عبور جامعه از فاز صرفن اعتراض به مرحله ای از تحول ذهنی و اجتماعی بود که دیگر اصلاح در چهارچوب موجود را بی معنا می‌دانست. درک این واقعیت که تمامی جناحهای نظام، بدون استثنا، حافظ مناسبات سرمایه داری موجود هستند و امید بستن به هیچکدام راهگشا نیست، آگاهی پیشروی را در میان مردم گسترش داد که مستقیمین کلیت این نظم را هدف گرفته است. با این حال، علیرغم تداوم این مبارزات و رادیکال تر شدن خواستها و اشکال اعتراض، جنبش اعتراضی با یک کمبود جدی مواجه است؛ فقدان یک رهبری آگاه، رادیکال و سازمان یافته که بتواند این ظرفیت عظیم اعتراضی را در جهت براندازی انقلابی نظام حاکم و گذار به نظامی سوسیالیستی هدایت کند. در حالی که در بستر جنبش‌های کارگری، زنان و دانشجویان، زمینه‌های ذهنی و طبقاتی

مبارزه‌ی طبقه کارگر در ایران، در پیوندی ناگسستنی با نقد و مقابله با نظم سرمایه داری جهانی و نهادهای بورژوازی فراملی قرار دارد.

در دل بحران‌های عمیق اقتصادی، معیشتی و اجتماعی که سرمایه داری جمهوری اسلامی بر جامعه ایران تحمیل کرده، طبقه کارگر هر روز بیش از پیش به مرزهای تحمل ناپذیر فقر، ناامنی شغلی و استثمار رانده شده، و شاهد موج فزاینده‌ای از اعتراضات و اعتصابات کارگران و اقشار مزدبگیر بوده است. این اعتراضات نه پدیده‌ای مقطعی، بلکه



جلوای عمیق از بحران انباشت سرمایه، سرکوب ساختاری نیروی کار، و تضادهای فزاینده طبقاتی در دل جامعه ای سرمایه دارانه، متکی بر سرکوب سیاسی و اقتصادی بوده است. در دهه‌ی گذشته، ایران شاهد سه خیزش مهم اجتماعی بود؛ دی ۹۶، آبان ۹۸ و خیزش انقلابی ۱۴۰۱ که هر سه خیزش بیانگر اعتراضات سراسری مردم علیه نظم موجود بودند، اما در هیچ یک طبقه ی کارگر سازمان یافته به مثابه یک نیروی طبقاتی با ظرفیت رهبری انقلابی، حضوری تعیین کننده نداشت. اگرچه مطالبات اقتصادی، شعارهای معیشتی، و مشارکت مزدبگیران در اشکال پراکنده دیده شد، اما غیاب طبقه کارگر به مثابه طبقه، و سرکوب شدید هرگونه سازمانیابی طبقاتی، مانع از تبدیل این پتانسیل به نیرویی منسجم و رهبری کننده شد.

خیزش دی ماه ۱۳۹۶ نخستین طغیان سراسری در دهه‌ی اخیر بود که با دربرگرفتن بیش از صد شهر، نقطه‌ای عطفی در روند مبارزات توده‌ای علیه نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی رقم زد. برخاسته از دل بحرانهای مزمن اقتصادی مانند گرانی، بیکاری، و شکاف طبقاتی فزاینده، این خیزش تنها پاسخی به مطالبات معیشتی نبود، بلکه خیلی زود به بیانی سیاسی علیه کلیت ساختار حاکم بدل شد. شعار تاریخی «اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» فریادی بود از سوی طبقات محروم و

با پشت سر گذاشتن اول ماه مه ۱۴۰۴ و ظنین دوباره‌ی صدای اعتراض کارگران، بار دیگر ضرورت سیاسی و حیاتی سازمانیابی سراسری طبقه کارگر در برابر چشم ما قرار گرفت. طبقه کارگر در ایران یکی از نادرترین و پُر تحرک ترین کشورهای جهان، با افزایش تعداد آمار اعتراضات و اعتصابات کارگری، بیانگر یک نارضایتی عمیق اجتماعی و طبقاتی از نظم موجود است و تنها به شرایط داخلی و تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود، بلکه بخشی از یک روند تاریخی و جهانی است که در آن طبقه کارگر به طور کلی در موقعیتی تدافعی قرار دارد. پس از اتخاذ سیاست اقتصادی نئولیبرالی در دهه ۱۹۸۰ به رهبری دولت هایی چون تاچر و ریگان، شاهد تهاجم گسترده‌ای به دستاوردهای تاریخی جنبش کارگری جهانی بوده‌ایم؛ خصوصی سازی صنایع، تضعیف اتحادیه های رادیکال کارگری، گسترش قراردادهای موقت، جهانی سازی سرمایه و انتقال مراکز تولید به مناطق با دستمزد ارزانتر، همگی به تضعیف قدرت چانه زنی، ایجاد تشکلهای مستقل کارگری انسجام در سازمانیابی طبقاتی در سطح بین‌المللی منجر شده‌اند. این روند، طبقه کارگر جهانی را در وضعیت تدافعی قرار داده، جایی که مبارزات اغلب حول بقاء و حفظ وضعیت موجود می چرخد نه تغییر انقلابی مناسبات تولید، و در چنین بستری، طبقه کارگر ایران نیز به رغم ویژگیهای خاص خود، نمی‌تواند از این تحولات جهانی مصون بماند. به عبارت دیگر ورود جمهوری اسلامی به مدار سرمایه داری جهانی، مشخصن از طریق عملی کردن سیاست های تعدیل ساختاری، خصوصی سازی، مقررات زدایی و آزادسازی اقتصادی، عمدتن تحت فشار و توصیه های نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک جهانی و سایر نهادهای بورژوازی جهانی صورت گرفته است. این نهادها به‌عنوان ابزارهای سلطه‌ی اقتصادی امپریالیسم بر کشورهای وابسته و نیمه پیرامونی عمل کرده و از طریق شروط وام دهی، نظارتهای مالی و تحمیل برنامه های تعدیل ساختاری، آنها را وادار به پیروی از منافع سرمایه جهانی می‌کنند. در ایران نیز، اجرای این نسخه ها مشخصن از دهه‌ی ۱۳۷۰ به این سو، با از بین بردن صنایع ملی، گسترش بیکاری، حذف حمایت‌های اجتماعی و تثبیت دستمزدهای زیر خط فقر، ساختار طبقاتی جامعه را به نفع سرمایه بازاریابی کرده است. این روند نه تنها فشار مضاعفی بر طبقه کارگر وارد کرده، بلکه افق مبارزاتی او را محدودتر ساخته است، چرا که با تکیه بر این نهادهای جهانی، دولت ها خود را در جایگاه مدیریت بحران سرمایه می نشانند، نه نماینده یا پاسخگو به نیروی کار، بر همین اساس،



تغییر ریشه ای در حال شکلگیری است، اما غیاب یک نیروی سیاسی سوسیالیست پیگیر که بتواند این روندها را به یک استراتژی منسجم و پیروزمند بدل کند، همچنان یک مانع عمده در برابر بلوغ کامل این جنبش است.

خیزش آبان ۹۸، دومین نقطه عطف مهم در دهی اخیر مبارزات توده‌ای در ایران بود. اگرچه افزایش ناگهانی قیمت بنزین جرقه‌ی آغاز این خیزش شد، اما بستر عینی و مادی آن در انباشت فقر، حذف نظام مند یارانه‌ها، تورم مزمن و فروپاشی قدرت خرید اقشار فرودست نهفته بود. این خیزش، تبلور خشم و طغیان حاشیه نشینان، بیکاران، و کارگران غیررسمی بود که قربانیان مستقیم سیاست‌های نئولیبرالی جمهوری اسلامی‌اند؛ سیاست‌هایی که با تخریب بازتولید اجتماعی، شرایط زیست و معیشت طبقه‌ی کارگر و تهیدستان را در معرض ویرانی کامل قرار داده‌اند. خیزش آبان نه یک واکنش لحظه‌ای، بلکه امتداد طبیعی زنجیره‌ای از مبارزات طبقاتی سال‌های پیش بود؛ از اعتصابات هفت تپه و هپکو گرفته تا اعتراضات کارگران پروژه‌ای و معلمان همه این واقعیت‌ها را نشان داد. اما آنچه خیزش آبان را متمایز می‌کرد، ترکیب اجتماعی آن بود؛ اقشار فاقد تشکلیابی طبقاتی آگاه و متشکل، اما درگیر در مناسبات سرمایه دارانه و قربانیان مستقیم آن بودند. حضور کارگران در این خیزش چشمگیر بود، اما نه به مثابه طبقه‌ی سازمان یافته، بلکه عمدتاً در کنار سایر فرودستان و به شکل پراکنده حضور داشتند. همین امر نیز سبب شد که گرچه خیزش آبان از لحاظ دلایل طبقاتی عمیق و روشن بود، اما از ابزارهای متشکل و آگاهانه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی بی بهره ماند. سرکوب خونین و بی‌سابقه‌ی این خیزش، نه تنها نشان دهنده‌ی هراس جمهوری اسلامی از گسترش مبارزات توده‌ای بود، بلکه به روشنی بیانگر آن بود که رژیم در برابر هرگونه جنبش اجتماعی برخاسته از بطن مناسبات ستم طبقاتی، تنها زبان سرکوب را می شناسد. خیزش آبان ۹۸ نشان داد که فروپاشی اجتماعی ناشی از سیاست های سرمایه دارانه، دیر یا زود به انفجار توده‌ای می‌انجامد، حتی اگر آن انفجار هنوز فاقد تشکلیابی سیاسی و طبقاتی آگاهانه باشد. اما تجربه‌ی آبان، بار دیگر ضرورت پیوند میان مبارزات خودانگیخته‌ی توده‌ای و آگاهی و سازمانیابی طبقاتی کارگران را به‌عنوان پیش شرط گذار انقلابی برجسته ساخت.

خیزش انقلابی ۱۴۰۱ که در واکنش به قتل حکومتی ژینا (مهسا) امینی آغاز شد و خیلی زود به یک جنبش سراسری تبدیل شد که زنان، جوانان انقلابی محلات و دانشجویان نقش اصلی را در آن داشتند. این خیزش بیشتر از آنکه اقتصادی باشد، علیه سرکوب، نابرابری جنسیتی و آزادیهای فردی و اجتماعی بود. با

اینکه صدای اعتراض در شهرها و خیابان‌ها بلند شد، اما طبقه‌ی کارگر یعنی کارگران به عنوان یک نیروی سازمان یافته و آگاه در آن حضور نداشتند. هرچند در جریان خیزش شعارهایی مثل «نان، کار، آزادی» شنیده شد که به مسائل اقتصادی اشاره داشت، اما این شعارها بیشتر بازتاب خواسته‌های عمومی مردم بود، نه بیان اراده‌ی آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر، و در واقع، هیچ بخش عمده‌ای از کارگران وارد اعتصاب یا اعتراض جمعی نشدند. تشکلیابی که بتوانند



کارگران را سازمانیابی کنند یا صدای آنها را به شکلی مستقل در خیابان‌ها نمایندگی کنند، یا وجود نداشتند یا زیر فشار سرکوب سالهای پیش به شدت تضعیف شده بودند. در نتیجه، خیزش ۱۴۰۱ مثل جنبش‌های اعتراضی سال‌های قبل، بدون حضور نیروی کار به مثابه‌ی یک طبقه‌ی متشکل باقی ماند. همین نبود یک نیروی طبقاتی سوسیالیستی باعث شد که اعتراض‌ها با همه‌ی شجاعت و گستردگی‌اش، نتواند به یک جنبش انقلابی واقعی علیه کل نظم سرمایه داری حاکم تبدیل شود. این تجربه دوباره نشان داد که بدون سازمانیابی مستقل و طبقاتی، پیروزی در برابر نظام حاکم سرمایه داری جمهوری اسلامی ممکن نیست.

در تمام خیزش‌های سراسری چند دهه‌ی اخیر، یکی از کمبودهای اساسی و تکرارشونده، عدم حضور طبقه‌ی کارگر به مثابه‌ی یک نیروی متشکل، آگاه و دارای افق طبقاتی مستقل بوده است. این غیبت به معنای نبود افراد کارگر در خیابان‌ها نیست، بلکه به معنای فقدان حضور سازمان یافته‌ی طبقه‌ی کارگر در قالب تشکلیات مستقل سراسری، شوراهای کارگری است. در فقدان این نیروی تاریخی، جنبش‌ها گرچه از نظر شجاعت، گستره، و پتانسیل اعتراضی بسیار بالا بودند، اما امکان عبور از سطح اعتراض اجتماعی به سطح رهبری انقلابی و سرنگونی نظم سرمایه داری را نیافتند. این خلأ، صرفن یک نارسایی تاکتیکی یا ضعف مقطعی نیست، از همان بدو شکل‌گیری جنبش کارگری ایران، تلاش برای ایجاد تشکلیات، سنگ بنای مبارزات کارگران بوده و هدف ایجاد تشکلیات مستقل کارگری، همواره جایگاه محوری و بنیادین در امر مبارزاتی داشته است. بحث درباره‌ی ضرورت ایجاد تشکلیات مستقل کارگری جدا از دولت و کارفرما موضوعی تازه نیست. با آغاز زایش طبقه‌ی کارگر در دل مناسبات سرمایه‌داری، تلاش و مبارزه برای متشکل

شدن با آن همراه بوده است. اعتراضات و اعتصابات برآمده از وضعیت اسفبار زندگی کارگران در بخش‌های مختلف جامعه کارگری و اقشار مزدبگیر جامعه، همزمان تحت سازمانیابی عملی فعالان آگاه و رادیکال میدانی شکل گرفتند؛ همان پیشروانی که در دل محیط‌های کار، مسئولیت سازمانیابی‌های را در مقاطع مختلف، به دوش کشیدند. به بیان دیگر در تمام این مبارزات، رهبران میدانی نقشی کلیدی در انسجام، تداوم و مقاومت داشتند. در این سالها و به ویژه از اوایل دهه ۸۰ شمسی، همزمان با گسترش بحران‌های متعدد اقتصادی و سیاسی، تعدادی از تشکلیات‌های سراسری فعالین کارگری پدید آمدند. این تشکلیات‌ها اگرچه از نظر ساختاری و ظرفیت توده‌ای محدود بودند، اما دو ویژگی مهم داشتند؛ نخست آنکه سراسری بودند و فعالین کارگری از شهرهای مختلف را گرد هم آورده بودند؛ دوم آنکه حامل تجربه‌ی زیسته‌ی مبارزه‌ی مستقیم در محل‌های کار، بیکاری، بازنشستگی و محیط واقعی کارگران بودند. این تشکلیات‌ها در مقاطعی از مبارزات توانستند برای تقویت گفتمان آزادیخواهانه و برابری طلبانه در تقویت گرایش سوسیالیستی گام‌های مهمی بردارند. آموزش و ارتقاء آگاهی فعالین، و پیوند میان تجربیات فعالین کارگری در محیط کار و خارج آن، با این همه، در کنار ارزیابی نقاط قوت، باید دید چرا و چگونه این تلاش‌ها نتوانستند به توده‌های وسیع تری از کارگران شاغل و بیکار متصل شوند. در چنین شرایطی، بررسی موانع ساختاری، سیاسی و اجتماعی پیش روی سازمانیابی طبقاتی، یک ضرورت حیاتی برای هر پروژه‌ی انقلابی در راستای تقویت آلترناتیو سوسیالیستی به عنوان بدیل بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در ایران به شمار می‌رود.

جنبش کارگری ایران در چند دهه گذشته، به ویژه از زمان استقرار جمهوری اسلامی، با سرکوب سیستماتیک و گسترده‌ای مواجه بوده که مانع رشد و تثبیت تشکلیات‌های مستقل و انقلابی درون طبقه کارگر شده است. رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت سرمایه دارانه‌ی مذهبی، با اعمال ابزارهای خشونت عریان از جمله دستگیری، شکنجه، زندان‌های طولانی مدت و حتی اعدام علیه فعالان کارگری، فضا را برای هرگونه سازمانیابی پایدار و ریشه دار از میان برده است. سرکوب در محیط‌های کار، همراه با کنترل پلیسی و امنیتی بر فعالیتهای روزمره‌ی کارگران، نه تنها امکان گردهمایی، بحث و تصمیم‌گیری جمعی را مسدود کرده، بلکه عنصر اعتماد و امنیت میان کارگران را نیز تضعیف کرده است. در کنار این سرکوب مستقیم، رژیم از ابزارهایی چون شوراهای اسلامی کار، خانه‌ی کارگر و انجمن‌های صنفی وابسته به دولت برای هدایت و مهار مطالبات کارگران بهره می‌گیرد تا بدیل‌های مستقل و ضد سرمایه دارانه در نطفه خفه شوند.





در بستر این سرکوب دائمی، تحمیل فقر ساختاری بر طبقه‌ی کارگر به یکی دیگر از موانع مهم در مسیر سازمانیابی انقلابی بدل شده است. در شرایطی که دستمزدهای رسمی چندین برابر زیر خط فقر قرار دارند و کارگران حتی از تأمین نیازهای اولیه‌ی زندگی ناتوان اند، مبارزه‌ی هرروزه برای بقا به اولویت اجتناب ناپذیر بدل می‌شود. در چنین فضایی، انرژی مادی و روانی کارگران به جای سمت گیری به سوی اعتراض و سازمانیابی، صرف گذران زندگی، پرداخت اجاره خانه، تأمین غذا، درمان و آموزش می‌شود. این وضعیت بطور ارگانیک ظرفیت سازمانیابی طبقاتی را محدود می‌کند و به جای ساخت قدرت جمعی، تمایلات فردی و رقابت برای زنده ماندن را گسترش می‌دهد؛ سازوکاری که خود بخشی از بازتولید سلطه‌ی سرمایه است. ترس از بیکاری و اخراج به عنوان یک سازوکار مسلط دیگر، بر بستر فقر ساختاری و بیکاری گسترده، به ابزار موثری برای خنثی سازی پتانسیل‌های اعتراضی طبقه کارگر تبدیل شده است. سیاست‌های تعدیل ساختاری، خصوصی سازی، و تعطیلی واحدهای تولیدی از دهه‌ی هفتاد به این سو، ارتش ذخیره‌ی کار را به شکلی مزمن گسترش داده‌اند. کارگرانی که در محیط کار باقی مانده‌اند، پیوسته با تهدید از دست دادن شغل خود مواجه اند، تهدیدی که رژیم و کارفرمایان با مهارت از آن برای مهار هر حرکت اعتراضی استفاده می‌کنند. این فضای ناامن و مملو از رقابت، مانع همبستگی طبقاتی و سازمانیابی گسترده می‌شود. برای بسیاری از کارگران، اعتراض به معنای از دست دادن کار و گرسنگی خانواده است، امری که رژیم اسلامی از آن به عنوان مکانیسم مستقیم سرکوب بهره می‌برد.

از موانع کلیدی تضعیف جنبش کارگری در ایران، یکی حذف آگاهانه و سیستماتیک فعالین رادیکال، انقلابی و رهبران میدانی از محیط‌های کار است. در هر دوره‌ای که کارگران آگاه و پیشرو موفق به ایجاد ابتدایی ترین اشکال سازمانیابی، مبارزه و مقاومت شده‌اند، دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی با شناسایی، سرکوب و حذف این فعالین پیشرو، چه در درون محیط کار و چه بیرون از آن، روند تداوم و تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی را به شکلی جدی مختل کرده‌اند. این اقدامات امنیتی، نه تنها امکان تثبیت مبارزه در محیط‌های کارگری را از بین می‌برد، بلکه انتقال تجربه‌ی نسلی، پیوند میان حلقه‌های مختلف مبارزه و ایجاد سنت مبارزاتی پایدار را نیز یا چالش‌های متعدد روبرو می‌کند. در نتیجه، هر موج جدید اعتراضی، ناگزیر از نقطه‌ی صفر آغاز می‌شود، بدون بهره‌گیری از تجارب و دستاوردهای مبارزاتی گذشته، و این گسست تاریخی، مانعی جدی در برابر شکلگیری و تداوم یک جنبش کارگری متشکل و آگاه پدید آورده است. افزون بر این سرکوب ساختاری،

یکی دیگر از معضلات بازدارنده درون جنبش کارگری، تداوم اختلافات نظری و سیاسی در میان گرایش‌های گوناگون سوسیالیستی است که تاکنون نتوانسته‌اند به حدی از وحدت عملی و استراتژیک برای دخالت مؤثر در مبارزه‌ی طبقاتی دست یابند. پیامد این پراکندگی، شکلگیری فعالیت‌هایی منفصل، غیرمتمرکز و گاه متعارض از سوی نیروهای سوسیالیست درون طبقه‌ی کارگر است؛ فعالیت‌هایی که نه تنها نتوانسته‌اند اعتماد و پیوند پایدار با بدنه‌ی وسیع کارگری برقرار کنند، بلکه در بسیاری موارد، بازتولید کننده‌ی رقابت‌های فرقه گرایانه، سکتاریسم و بی‌اعتمادی در میان خود کارگران نیز بوده‌اند. در چنین شرایطی، فقدان یک قطب انقلابی رهبری کننده که بتواند گرایش سوسیالیستی با آگاهی به تمام اختلاف نظرها را در قامت یک آلترناتیو طبقاتی و انقلابی درون جنبش کارگری نمایندگی کند، بیش از پیش از ضرورت سیاسی اجتماعی این مبارزات است.

سخن آخر و چه باید کرد؟

در شرایطی که طبقه‌ی کارگر ایران و توده‌های وسیع مزدبگیر با فقر ساختاری، سرکوب سیاسی و تفرقه‌ی سازمانی مواجه اند، پاسخ به پرسش تاریخی «چه باید کرد؟» دیگر نمی‌تواند در سطح آرمانی یا انتزاعی باقی بماند. این پاسخ باید از دل روندهای عینی مبارزاتی، از تجربه‌ی انباشته‌ی جنبش کارگری، و از نیاز مبرم به سازمانیابی انقلابی برخیزد. تجربه بلشویک‌ها در انقلاب ۱۹۱۷ بی‌تردید یکی از بنیادی ترین، زنده ترین و آموزنده ترین تجارب تاریخ مبارزات طبقاتی جهانی است. این تجربه هم از نظر شکلگیری تشکلی‌های توده‌ای کارگری (شوراها)، هم از نظر نقش حزب انقلابی، و هم از نظر عبور آگاهانه از چارچوب دموکراسی بورژوایی به قدرت کارگری، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات طبقه کارگر است که برای هر پروژه‌ی انقلابی امروز، به ویژه در جوامع تحت ستم مانند ایران، ضرورت بازخوانی دارد. بلشویک‌ها در طول سالهای منتهی به انقلاب فوریه و سپس انقلاب اکتبر، با درک عمیق از تضادهای اقتصادی-اجتماعی روسیه‌ی تزاری، توانستند همزمان دو فرآیند را پیش ببرند؛ نخست، کار سیستماتیک در درون جنبش کارگری، همراه با آموزش، سازمانیابی و پشتیبانی از مبارزات اقتصادی و سیاسی، و دوم، ساختن حزبی انقلابی که از نظر نظری، تشکیلاتی و سیاسی قادر بود در لحظه‌ی تاریخی مناسب، ابتکار عمل را در دست گیرد. لنین بارها تأکید کرده بود که «بدون نظریه‌ی انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد». این آموزه، در عمل نیز در سال ۱۹۱۷ به انقلاب اکتبر انجامید. نکته تعیین کننده در انقلاب اکتبر این بود که بلشویک‌ها نتوانستند پیوندی ارگانیک میان حزب پیشتاز و نهادهای توده‌ای کارگران (شوراها)

ایجاد کنند. شوراها، که در ۱۹۰۵ شکل گرفته و در ۱۹۱۷ دوباره احیا شدند، شکل عالی سازمانیابی خودانگیخته و انقلابی توده‌ها بودند. اما بدون رهبری سیاسی روشن و انقلابی، این نهادها می‌توانستند به راحتی در جهت محافظه کارانه و خنثی هدایت شوند، کما اینکه در ماه‌های نخست ۱۹۱۷، بسیاری از آنها تحت رهبری منشویک‌ها و سوسیال روشنفکران طرفدار بورژوازی (رفرمیست‌ها) بودند. نقش حزب بلشویک دقیقاً در اینجا تعیین کننده بود؛ مداخله‌ی هدفمند و قابل تحقق و تحمل، اما قاطع در روند رشد شوراها برای تغییر توازن نیروها به نفع طبقه کارگر، نقش تاریخی و مهر مبارزاتی خود را بر این تغییر و تحولات زد.

در این زمینه، نخست باید تأکید کرد که با وجود پراکندگی و سرکوب، طبقه‌ی کارگر ایران از تجارب گران بهایی در مبارزه برخوردار است؛ از اعتراضات گسترده‌ی کارگران هفت تپه و فولاد اهواز تا اعتصابات و اعتراضات هماهنگ معلمان، بازنشستگان، این تجربیات نشان می‌دهند که امکان ایجاد تشکلی‌های مستقل و سراسری، هرچند در شرایط مخفی و نیمه‌علنی، نه فقط ممکن بلکه حیاتی است. آنچه در شرایط فعلی فقدان آن به شدت احساس می‌شود، وجود یک افق سیاسی آگاهانه و یک رهبری طبقاتی سازمان‌یافته است که این خیزش‌ها را به یک بدیل انقلابی برای کلیت نظم سرمایه داری تبدیل کند. بدون چنین پیوندی، جنبش‌ها ممکن است در سطح مطالبات اقتصادی باقی بمانند یا به راحتی از سوی حاکمیت یا اپوزسیون‌های بورژوایی و رفرمیست‌ها مهار و منحرف شوند.

بدون شک موج فزاینده‌ی اعتراضات کارگری در بخش‌های مختلف جامعه کارگری چشم‌اندازی واقعی برای شکلگیری خودسازمانیابی طبقاتی فراهم کرده است. کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌های کارخانه و اشکال مشابه، هرچند محدود و ناپایدار، بنیاد تشکلی‌های هستند که در صورت تداوم و تعمیق می‌توانند به ارکان مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر بدل شوند. این ساختارها باید در بستر شرایط امنیتی خاص، هم مخفی و هم نیمه علنی سازمان یابند. آموزش مخفی، ارتباطات امن، و کار جمعی در اشکال پنهان، ابزارهایی حیاتی برای بقا و رشد این اشکال از مبارزه آگاهانه در برابر سرکوب سیستماتیک نیروهای امنیتی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی هستند. در این روند، نقش نیروهای انقلابی نه ایفای جایگاه رهبری، بلکه در تسهیل پیوند کمیته‌های کارخانه و کمیته‌های اعتصاب و فرآیند سازمانیابی از پایین در اشکال گوناگون نقش موثر ایفا کنند زیرا این کمیته‌ها ظرفیت و پتانسیل عملی تبدیل شدن به شوراها را دارند. کارگری با خود داشته باشند. به این معنا که هرگاه این کمیته‌ها در تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل



ضرورت طبقاتی اتحاد کارگری بر علیه بیکاری

علیه پدیده ویرانگر بیکاری، و یافتن راه حلی برای مقابله با آن به یکی از نیازها و در همانحال به یکی از معضلات فعالین جنبش کارگری در جامعه ایران تبدیل شده است. مبارزه متحدانه علیه بیکاری در حالی به یک ضرورت طبقاتی تبدیل شده است که دولت پزشکیان، وزارت کار و تعاون و دیگر نهادهای حکومتی نه تنها استراتژی و توان اشتغال زایی ندارند، بلکه با توجه به بحران انرژی، خود تشدید کننده بیکارسازی کارگران و گسترش بی سابقه پدیده بیکاری هستند. تداوم تعطیلی روزانه شمار زیادی از کارخانه ها و مراکز تولیدی بحران زده و اخراج دسته جمعی کارگران به بهانه ورشکستگی شاهد این ادعاست. دادن وعده حل مشکل بیکاری به اتکا به پروژه های اقتصادی سپاه پاسداران فاسد و یا بخش خصوصی و یا کاهش آن از طریق سازش با آمریکا و رفع تحریم ها و آزاد کردن پول های بلوکه شده از جانب قدرتهای غربی، پوچ و بی اساس هستند. هدف از دادن این وعده ها در انتظار نگهداشتن کارگران و جلوگیری از به راه افتادن جنبش اعتراضی کارگران بیکار است. رژیم جمهوری اسلامی در هراس است که کارگران بیکار هم مانند بازنشستگان هر هفته یک روز یا روزهایی را به اعتراض سراسری علیه بیکاری اختصاص دهند.

کار و امنیت شغلی، یا بیمه بیکاری مکفی و برچیدن قراردادهای موقت و سفید امضا، خواست و حق بی چون چرای تمام زنان و مردان کارگر شاغل و بیکار و جوانان متقاضی کار است. این حق اما با یک مبارزه متشکل و سازمان یافته و صد البته تنها با برپائی جنبشی سراسری علیه بیکاری متحقق خواهد شد. جنبشی که شرایط عینی آن آماده است و نیروی بالقوه و حی و حاضر آن نه تنها خیل میلیونی کارگران بیکار بلکه میلیون ها کارگر شاغل و خانواده های کارگری را نیز در بر می گیرد که هیولای بیکاری امنیت شغلی را از آنان سلب کرده است. جنبشی که به دلیل تداوم بحران اقتصادی و گسترش بیکارسازی ها، و خواست های مشترک می تواند سریعاً توده گیر، قدرتمند شود و حکومت اسلامی سرمایه داران را تحت فشار قرار دهد.

اما پیشبرد این مبارزات و ارتقاء آنها تا سطح یک جنبش توده ای، نیاز به همبستگی فعالین، شبکه ها و محافل آگاه موجود در جنبش کارگری ایران دارد. خیل عظیم بیکاران و آگاهی بر خطرات آسیب های دردناک اجتماعی که در کمین بیکاران و خانواده هایشان نشسته است، ظرفیت های بالای اعتراضی، بخصوص در میان جوانان و طیف گسترده بیکاران تحصیل کرده، که همه آرزوهای خود را بر باد رفته می بینند، به وجود آورده است. شکل گیری آگاهانه و قدم به قدم این اعتراضات در عین حال می تواند زمینه ساز برپائی شورای کارگران بیکار و تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران باشد.



روند تعمیق بحران اقتصادی و بیکارسازی ها پدیده بیکاری را به یک فاجعه اجتماعی تبدیل کرده است. بر اساس آخرین گزارش مرکز آمار رژیم جمهوری اسلامی نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله حاکی از آن است که بیش از ۲۱ درصد از فعالان این گروه سنی در زمستان ۱۴۰۳ بیکار بوده اند. همچنین بررسی نرخ بیکاری گروه سنی ۱۸ تا ۳۵ ساله نیز نشان می دهد که در زمستان ۱۴۰۳، بیش از ۱۵ درصد از جمعیت فعال این گروه سنی بیکار بوده اند. بر اساس همین گزارش ابعاد بیکاری در استان های محروم تر کشور بسیار گسترده تر است. برای نمونه نرخ بیکاری در استان کردستان بیش از دو برابر متوسط کشوری است. داده های رسمی نشان می دهد، وضعیت بیکاری در این استان ها، خصوصاً سیستان و بلوچستان، کردستان و چهارمحال و بختیاری بدتر شده است. در این میان نرخ بیکاری زنان چند برابر نرخ بیکاری مردان است. البته باید متذکر شد که در استاندارد آمارگیری های ایران، کسی که در طول هفته حداقل دو ساعت کار کند، به عنوان بیکار شناخته نمی شود. این در حالی است که بر پایه معیارهای جهانی کار و طبق فرمول کنفرانس بین المللی آمارگران نیروی کار، فرد شاغل به کسی گفته می شود که حداقل یک سوم ساعت کاری مرسوم یک کشور را در دوره مورد نظر کار کرده باشد.

بیکاری در ایران یعنی سوق دادن خانواده های کارگری به زندگی کردن در زیر خط فقر مطلق و تحمیل مرگ تدریجی، معضلی که اختلالات روانی، افسردگی، عدم اعتماد بنفس، احساس بی هویتی و از خود بیگانگی پیامدهای بلافصل آن است. این تراژدی غم انگیز به اینجا تمام نمی شود، متلاشی شدن خانواده های کارگری، رو آوری به اعتیاد و تن فروشی از سرناچاری و گاه، اندام فروشی و خودکشی و دیگر آسیب های اجتماعی ادامه منطقی این روند است و قربانیانش را از میان زنان و مردان، جوانان و نوجوانان و کودکان خانواده های کارگری و فرودستان جامعه می گیرد. نباید فراموش کرد که در ایران بیش از ۷۰ درصد از کارگران دارای قراردادهای موقت کار، سفید امضاء و یا از طریق شرکت های خدمات نیروی انسانی و پیمانکاری وارد بازار کار می شوند. این بدان معناست که این بخش وسیع از کارگران حتی مشمول دریافت مقرری ناچیزی برای مدت محدود از دوره بیکاری هم نیستند. بنابراین در اولین روز بیکاری، اقتصاد و درآمد خانواده به اعماق فقر سقوط پیدا می کند و مصیبت ها آغاز می شوند.

بیکاری یکی از مصائب زائیده سیستم سرمایه داری است. داشتن ارتش ذخیره بیکاران همیشه خوان نعمتی برای صاحبان صنایع و سرمایه بوده است. این معضل در دوره بحرانی کنونی ابعاد سرسام آوری به خود گرفته و به صورت یک فاجعه اجتماعی در آمده است. حکومت اسلامی سرمایه داران عامل تشدید این مصیبت بزرگ است. در چنین شرایطی مبارزه

کلیدی مانند دستمزد، اخراج، زمان کار یا اعتصاب دخالت می کنند، با چنین تجربه هایی، اشکال واقعی تمرین قدرت خرد جمعی را برای چشم انداز آیند در سازمانیابی گسترده تر در شکل تشکل های مستقل کارگری را در خود فراهم خواهند کرد. بارشد و گسترش این ساختارها، جنبش کارگری می تواند از حالت پراکنده و تدافعی، به یک نیروی تعرضی، سراسری و دارای هژمونی ارتقا یابد. این هژمونی طبقاتی نه اراده گرایانه و جدا از طبقه، بلکه محصول تجربه ی زیسته و پراتیک روزمره ی خود طبقه ی کارگر است.

این مبارزات، اگر از سوی نیروهای آگاه و رادیکال پشتیبانی سیاسی و طبقاتی شوند، و بر پایه ی چشم انداز سوسیالیستی هدایت گردند، می توانند زمینه ساز شکلگیری تشکل هایی واقعی و مستقل از دولت، کارفرما و جریانهای رفرمیستی شوند. چنین تشکل هایی، تنها در صورتی می توانند پایدار و تأثیرگذار باشند که بر اتحاد واقعی بخش های مختلف جامعه کارگری استوار باشند. پیوند این مبارزات روزمره به افق رهایی از نظم سرمایه داری، همان نیرویی است که می تواند مبارزه ی پراکنده ی امروز را به یک حرکت انقلابی و سراسری برای تغییر بنیادین جامعه بدل کند. در این مسیر، پایه های مادی برای پیدایش حزب انقلابی طبقه ی کارگر فراهم می شود؛ حزبی که نه زائیده ی ذهنیت روشنفکرانه در بحث های کاملن انتزاعی، بلکه برآمده از کنش سازمان یافته، آگاهی طبقاتی و مبارزه ی واقعی در متن شرایط دشوار و سرکوب قادر است استراتژی انقلابی و رهبری نظری-سیاسی مبارزات کارگری را به دست گیرد. حزب انقلابی طبقه کارگر در واقع از دل همین مبارزات و تشکل های مستقل کارگری در سازمانیابی و سازمان یافته بسترش فراهم خواهد شد و میتواند در آینده تغییر و تحولات بعد از سرنگونی رژیم سرمایه داری ایران مهر تاریخی خود را به تمام اعصاب و اعتراضات بزند. وظیفه ی ساختن حزب انقلابی و تدارک سوسیالیسم نه کار فردا، بلکه ضرورت سیاسی امروز است. آینده ی پس از سرنگونی، در دل امروز و پراتیک سازمان یافته اش ساخته می شود. اگر چه متحزب در پیوند با چپ اجتماعی این آمادگی را نداشته باشند، نیروهای بورژوازی چه سکولار و چه مذهبی، خلأ قدرت را پُر خواهند کرد. اما اگر حزب انقلابی تدارک دیده شده باشد، می تواند طبقه ی کارگر را از طبقه ای تحت ستم، به طبقه ای حاکم بدل کند. این بدیل، تنها بر بستر ترکیب دیالکتیکی چپ متحزب و چپ اجتماعی است که می تواند در برابر نظم سرمایه داری جمهوری اسلامی بایستد و مسیر رهایی سوسیالیستی را بگشاید.



آرام فرج الهی

کار خانگی؛ بردگی پنهان در نظام سرمایه‌داری

و سازمان‌یافته علیه کلیت ساختار سرمایه‌داری - مردسالار است. در این راستا، گام‌های اساسی به‌شرح زیر قابل ترسیم‌اند:

افشای ایدئولوژی مرد/پدرسالارانه و سرمایه‌دارانه؛ باید در همه‌ی عرصه‌ها - از فضای عمومی تا درون خانه‌ها - کار خانگی را به‌مثابه یک شکل از کار اجتماعی و استثمار می‌ معرفی کرد. طبیعی‌سازی این کار باید شکسته شود.

تشکیل‌یابی مستقل و انقلابی زنان، بدون سازمان‌دهی جنبش‌رهای زنان و امکان مبارزه‌ی مؤثر علیه ستم جنسیتی - طبقه‌ای وجود ندارد. این تشکله‌ها باید تحلیل سوسیالیستی از کار خانگی را در دستور کار خود قرار دهند.

مطالبه‌ی خدمات اجتماعی همگانی، خواسته‌هایی چون مهدکودک رایگان، خانه‌های سالمندان عمومی، آشپزخانه‌های جمعی و درمان رایگان، ابزارهایی برای اجتماعی‌سازی کار خانگی‌اند و باید بخشی از برنامه حداقلی نیروهای انقلابی باشند.

پیوند مبارزه زنان با دیگر جنبشهای اجتماعی و هرگونه رهایی‌یابنده برای زنان، تنها در بستر یک انقلاب اجتماعی ممکن است. مبارزه علیه کار خانگی باید بخشی از مبارزه برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری در کلیت آن باشد.

آموزش، آگاهی‌بخشی و سازمان‌دهی توده‌ای، کارزارهای آگاهی‌بخش در میان زنان زحمتکش، کارگران، معلمان و دانشجویان باید گسترش یابد. استفاده از شبکه‌های اجتماعی، گروه‌های محلی و فعالیت چهره‌به‌چهره در این زمینه حیاتی است.

این مسئله بسیار مهم که کار خانگی، ستون پنهان اما مرکزی در سازوکار استثمار سرمایه‌داری است، باید به بخشی از آگاه‌ای طبقه کارگر بدل شود و این که خانه داری در هم‌تنیدگی با ستم جنسیتی و مناسبات خانوادگی، نقشی اساسی در بازتولید سلطه‌ی طبقه‌ای ایفا می‌کند. رهایی زنان، بدون به رسمیت شناختن کار خانگی به‌عنوان کار مولد، و بدون سازمان‌دهی توده‌ای علیه این نوع از استثمار، غیرممکن است.

باید اشکارا اعلام کرد، فمینیسمی که نتواند به نقد ساختار سرمایه‌داری دست یازد، در بهترین حالت خواستار اصلاح نظم موجود است. تنها راه رهایی واقعی، نه از مسیر اصلاحات تدریجی، بلکه از مسیر انقلاب سوسیالیستی و انهدام کلیت نظم سرمایه‌داری می‌گذرد. رهایی اجتماعی تنها از مسیر برچیدن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، اجتماعی کردن کار خانگی، و ساختن جامعه‌ای بی‌طبقه و بی‌ستم ممکن خواهد شد.

آمده از مبارزه زنان - که شعارهایی همچون «برابری فرصت‌ها» و «توانمندسازی فردی» را در دستور کار قرار داده، عملاً به جریان تعدیل‌شده و بی‌خطر شده‌ای از جنبش زنان بدل شده است. این گرایش، به جای نقد ساختارهای استثمار و طبقاتی، خواهان ادغام زنان در همان نهادها و مناسباتی است که ریشه‌ی ستم را شکل داده‌اند: مانند ورود زنان به مدیریت شرکت‌های چندملیتی، پست‌های دولتی یا حتی ارتش‌های امپریالیستی.

فمینیسم لیبرال، در بهترین حالت، صدای طبقه‌ی متوسط بورژوازی است و در بدترین حالت، به پیاده‌نظام فرهنگ سرمایه‌داری بدل می‌شود. اما آنچه که امروز بیش از هر زمان دیگری برای فعالین جنبش رهایی زنان مسجل است این مهم است که رهایی واقعی زنان، نه در درون سرمایه‌داری، بلکه در نفی و انهدام کامل آن ممکن می‌گردد.

یکی از زیرکانه‌ترین اشکال استثمار در سرمایه‌داری، سودآوری پنهان حاصل از کار خانگی است. سرمایه‌داری با واگذاری وظیفه بازتولید به درون خانه و حذف آن از محاسبه ارزش، هزینه‌های خود را به‌شدت کاهش می‌دهد. این مسئله در بحران‌های اقتصادی آشکارتر می‌شود: از بحران ۲۰۰۸ تا همه‌گیری کرونا، همواره نخستین قربانیان سیاست‌های ریاضتی، زنان خانه‌دار و کارگران زن بوده‌اند. تشدید خشونت خانگی، افزایش فشار مراقبتی، و عقب‌نشینی از خدمات عمومی، همگی بر این واقعیت دلالت دارند که بدون کار خانگی بی‌مزد، چرخ سرمایه از حرکت بازمی‌ایستد.

در ایران، کار خانگی با شدت بیشتری تحت تأثیر ساختارهای سنتی و فرهنگ مرد/پدرسالارانه و سرمایه‌دارانه قرار دارد. ساختار ایدئولوژیک دولت بورژوازی-دینی، زن را نه به‌مثابه یک سوژه‌ی آگاه و اجتماعی، بلکه به‌عنوان ابزار بازتولید خانوادگی، اخلاقی و ایدئولوژیک نظم مسلط تعریف می‌کند. کاهش خدمات عمومی، خصوصی‌سازی آموزش و سلامت، فقر گسترده، بیکاری، و نرخ پایین مشارکت زنان در بازار کار (کمتر از ۲۰٪) نتیجه‌ی مستقیم این ساختار است. نبود تسهیلات عمومی همچون مهدکودک رایگان، مراقبت سالمندان یا تغذیه جمعی، بار کار خانگی را بر دوش زنان، به‌ویژه زنان طبقه‌ی کارگر، دوچندان ساخته است.

از سوی دیگر، دستگاه ایدئولوژیک دولت (رسانه‌ها، آموزش، نهادهای مذهبی و فرهنگی) با تبلیغ تصویر زن فداکار، خانه‌دار و مادر نمونه، این شکل از استثمار را طبیعی، اخلاقی و مقدس جلوه می‌دهند. این ترکیب جنسیت، طبقه و مذهب، در ایران شکل ویژه‌ای از ستم ساختاری را به زنان تحمیل کرده است.

مبارزه علیه کار خانگی، مستلزم یک مبارزه‌ی انقلابی

کار خانگی، به‌عنوان یکی از حیاتی‌ترین اشکال کار اجتماعی، در ساختار سرمایه‌داری نه‌فقط به حاشیه رانده شده، بلکه عمداً نامرئی و طبیعی‌سازی شده است. نظام سرمایه، با تکیه بر ایدئولوژی‌های جنسیتی، این نوع کار را «وظیفه طبیعی» زنان قلمداد می‌کند تا از این طریق، بازتولید نیروی کار را بدون هیچ هزینه‌ای به پیش برد.

در تحلیل مارکس از سرمایه، بازتولید نیروی کار یکی از پیش‌شرط‌های حیاتی تداوم نظام سرمایه‌داری است. برخلاف تولید کالای قابل فروش در کارخانه، بازتولید نیروی کار عمدتاً در فضای «خصوصی» خانه انجام می‌شود، فضایی که نظام سرمایه با هوشمندی آن را از دایره‌ی تولید بیرون می‌کشد تا هزینه‌هایش را به طبقه‌ی کارگر - و به‌طور خاص، به زنان - منتقل کند.



پخت‌وپز، نظافت، مراقبت از کودکان و سالمندان، بازسازی روانی کارگران و مدیریت بحران‌های خانوادگی، همگی در دل کار خانگی جای دارند. این کار، که عموماً بدون مزد انجام می‌شود، بنیان اقتصادی و ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. با حذف هزینه‌های بازتولید نیروی کار، سرمایه‌دار می‌تواند حداکثر ارزش اضافه را از نیروی کار استثمارشده استخراج کند. به بیان دقیق‌تر، کار خانگی شکل پنهان اما تعیین‌کننده‌ای از کار مولد است که در تحلیل ارزش در اقتصاد سیاسی مارکسیستی، نقشی کلیدی ایفا می‌کند.

در نظم سرمایه‌دارانه، تقسیم کار جنسیتی نه تنها ابزاری برای بهره‌کشی اقتصادی، بلکه سازوکاری برای تثبیت سلطه‌ی طبقاتی است. زنان، در اغلب جوامع سرمایه‌داری، همزمان با انجام کار خانگی بی‌مزد، به‌عنوان نیروی کار ارزان‌تر در بازار رسمی نیز استثمار می‌شوند. این وضعیت دوگانه، به تعبیر مارکسیستی، نوعی «ستم مضاعف» است که هم ریشه در مالکیت خصوصی و هم در فرهنگ پدر/مردسالاری دارد.

برخلاف تحلیل‌های لیبرال که ستم جنسیتی را باقی‌مانده‌ای از ساختارهای سنتی یا فئودالی می‌داند، تحلیل مارکسیستی آن را پدیده‌ای تاریخی و ساختاری درون سرمایه‌داری می‌داند؛ ساختاری که با حمایت از نهاد خانواده و بازتولید ایدئولوژی زن خانه‌دار، نظم موجود را بازتولید و تحکیم می‌کند. فمینیسم لیبرال - به رغم تمام تغییرات به وجود

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بمناسبت روز جهانی کارگر!

روز کارگر و ملزومات حضور جنبش کارگری بعنوان یکی از مدعیان قدرت در صحنه سیاسی ایران

توده های مردم ایران به میدان آیند. پرچم آزادی و رهایی جامعه را به دست بگیرند. کیفرخواست سراسری و کارگری را علیه نظم موجود سرمایه داری نمایندگی کنند. صفوف طبقه کارگر و اردوی کار را علیه چندرغاز مستمری تعیین شده تحت نام "دستمزد حداقل" و برای تحقق "دستمزد مکفی و شایسته زندگی انسان" متحد کنند. در اجتماعات و سخنرانیها و قطعنامه های کارگری بر تداوم اعتراضات برحق علیه تضییقات اقتصادی و سیاسی، علیه دستگیری ها و سرکوب، علیه بازداشت و به اسارت گرفتن فعالین کارگری و توده ای و بر آزادی فوری همه زندانیان سیاسی و علیه اعدام تاکید کنند. باید بکوشیم روز کارگر امسال آغازی بر سمتگیری جنبش کارگری و فعالینش برای ورود به عرصه کلان سیاست ایران باشد.

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر
سرنگون باد رژیم سرمایه داری
جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

اول اردیبهشت ۱۴۰۴ - ۲۱ آوریل ۲۰۲۵

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری
 حزب کمونیست ایران
 حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
 سازمان راه کارگر
 سازمان فدائیان (اقلیت)
 هسته اقلیت



دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر، تسلط شرکت های زالو صفت پیمانکاری بر استخدام کارگران، فقدان حق تشکل و اعتصاب، اخراج، دستگیری و شکنجه فعالین کارگری به "جرم" اعتراض به اوضاع نابسامان دهها میلیون کارگر و خانواده هایشان، کشتار کارگران در محیط کار به ویژه در معادن و صدها مورد دیگر همگی ریشه در نظام سرمایه داری ایران دارد که پس از رژیم دیکتاتوری شاه بیش از چهار دهه است که دین اسلام و ولایت فقیه دفاع از آنرا به عهده گرفته اند.

جنبش کارگری ایران و به ویژه فعالین جناح چپ و سوسیالیست آن همراه با جنبش های متحدش ناچارند هر روز بیشتر مبارزه برای مطالبات خاص خود را با مبارزه علیه کلیت رژیم اسلامی درهم آمیزند و در سطح کلان سیاست ایران خواهان



نظامی بشوند که ظرفیت و امکان برآوردن مطالبات جنبشهای کارگری، زنان، دانشجویی، معلمان و بازنشستگان و مردم تحت ستم ملی را داشته باشد. مذاکرات رژیم اسلامی و آمریکا در زیر سایه تسلیم و جنگ که توجه کل مردم ایران را به خود جلب کرده یکبار دیگر به فعالین جناح چپ جنبش کارگری و سوسیالیست های ایران نشان می دهد که باید دست در دست هم ملزومات حضور جنبش کارگری ایران را بعنوان یکی از مدعیان قدرت در صحنه سیاسی ایران فراهم آورند. با تسلیم رژیم اسلامی، بیش از پیش روشن خواهد شد که دستیابی مردم ایران به مطالبات بخش های مختلف خود با تحولات بنیادی پس از تغییر رژیم اسلامی میسر می شود.

در اول ماه مه توقع این است، جنبش کارگری و رهبران و فعالین میدانی آن همانند نیروی رهبری کننده تحولات مبارزاتی با هدف در دست گرفتن سرنوشت انقلابی جامعه همچون سکانداران مبارزات جاری

روز جهانی کارگر امسال در شرایط پیچیده ای فرا می رسد. رنج و مصائب نظم کاپیتالیستی بیش از هر زمانی طبقه کارگر را در جهان و در ایران تحت فشار قرار داده است. سرمایه داری از یک طرف با تحمیل فقر گسترده و در بسیاری کشورها فقر مطلق زندگی اکثریت عظیم صدها میلیونی انسان کارکن و کارگران را در آستانه تباهی قرار داده و از طرف دیگر با تامین شرایط کسب سود نجومی اقلیت سرمایه داران صاحب موسسات کاپیتالیستی تداوم استثمار خشن این نظم وارونه و ضد انسانی را تضمین میکند. سیاست های تعرفه ترامپ شکاف در بین دولت ها و بلوک های سرمایه داری جهان را افزایش داده و دولت ها نیز یک ناسیونالیسم را علیه آمریکا دامن زده اند که گویا صاحبان سرمایه و صنایع در مقابله با تعرفه ها با کارگران کشور خود هم منفعت هستند.

تقابل با تعرفه های ترامپ عاملی شده در سر بر آوردن یک ناسیونالیسم ضد آمریکایی حتی در کشورهای متحد آمریکا نظیر اروپا و کانادا و عروج یک راست افراطی در جهان را که سالها قبل از به کاخ سفید رفتن ترامپ آغاز شده بود، تقویت کرده است. در خاورمیانه، اسرائیل همچنان به کشتار مردم غزه ادامه می دهد. رژیم اسلامی قدرت سابق خود را در خاورمیانه از دست داده است. با آنکه رژیم اسلامی در پاسخ به حمله دوم نظامی اسرائیل و از سر ضعف از وعده صادق ۳ صرف نظر کرد اما اسرائیل همچنان رژیم اسلامی را به حمله نظامی تهدید می کند و فاشیست های سلطنت طلب هم برایش هورا می کشند و خواهان جنگ هستند.

در ایران، رژیم اسلامی زیر فشار خرد کننده آمریکا و اروپا و اسرائیل قرار دارد و موجودیتش هم از طرف مردم ایران تهدید میشود. رژیم اسلامی سازش و تسلیم در خارج را به عقب نشینی در مقابل مردم ایران ترجیح داده است. مذاکرات رژیم اسلامی و آمریکا زیر سایه تسلیم یا جنگ ادامه دارد. تسلیم رژیم اسلامی اگر چه خطر شوم جنگ را کاهش می دهد اما منجر به بهبود اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مردم ایران نمی شود. معضلات کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان و بازنشستگان، همگی ریشه در حاکمیت رژیم اسلامی دارد. استبداد و دیکتاتوری، فساد ساختاری، غارت صندوق های بازنشستگی، بی حقوقی زنان، محروم بودن کودکان اقشار تهی دست حتی از تحصیلات ابتدایی، محروم بودن مردم عادی از درمان و دارو، حداقل

شیوا سبحانی

نگاهی به فیلم در سرزمین برادر

این مسئله عملی در تقابل با روایت آنهایی است که برای توجیه منافعشان می خواهند بگویند تفکرات طالبانی از درون جامعه و مردم افغانستان می جوشد و نه از حاکمیت طالبان حاکم در افغانستان و ایران. و اما لیلا، دختری که محمد دوستش داشت، با مردی ازدواج کرده و یک پسر کوچک دارد. پسری که از همان سنین کودکی به کارکردن و کمک کردن کشانده می شود. لیلا سخته و مرگ شوهرش را از ترس اخراج توسط صاحب خانه پنهان می کند. اگرچه صاحبخانه و مهمانهایش مهربان اند، نگرانی لیلا برای زن صاحبخانه اهمیت دارد و همه با پسر لیلا رابطه ای دوستانه دارند، اما کارگردان به خوبی از عهده ی نشان دادن تضاد طبقاتی انسانهای حتی دل رحم، برآمده است در سکانشی که لیلا ترسیده و مستاصل در یک طبقه و صاحبخانه و مهمانان سرخوش در طبقه ی دیگر آواز سرداده اند.

و یا آنجا که با همه ی مهربانی و تعارف های گاه و بیگاه، واقعیتی به نام شکاف طبقاتی لیلا را از گفتن مرگ شوهر باز می دارد. در یک زندگی عادی وقتی زنی چنین ناگهانی همسرش را از دست می دهد، آنقدر شوکه می شود که دیگران باید مراقبش باشند و زن عملی قادر به انجام هیچ کاری نیست. اما شرایط لیلا که شرایط یک انسان عادی نیست؛ با او هیچگاه مثل یک انسان رفتار نشده است، پس زمانی برای شوکه شدن ندارد، خطر رد مرز شدن، جایی برای این عکس العمل های عادی باقی نمی گذارد.

نداشتن کارت اقامت برای مهاجران و کارگران افغانستانی امروز بیش از هر زمان دیگری در انفجار تراژیک بندر رجایی خشم انسان را بر می انگیزد. کارگرانی که جایی ثبت نمی شوند، هویتی ندارند پس نام و جنازه هم ندارند. جنازه و خون کارگران در ذرات هوا پخش می شود، مثل هستی آنها که نسل در نسل به یغما رفته است، تفاوتی نمی کند که افغانستانی باشی یا بلوچ. کارگر باشی و اوراق هویتی نداشته باشی بیش از همه مورد استثمار و ستم قرار گرفته می شوی، مثل کارگران ثبت نشده بندر رجایی که عملی با گرد و غبار ناشی از انفجار در هوا ناپدید شدند، مثل شوهر لیلا که صاحبخانه مهربان "برادر" از مرگش اطلاعی پیدا نکرد.

این خصوصیات باعث شده "در سرزمین برادر" در جشنواره کن ۲۰۲۴، در بخش نوعی نگاه (Un Certain Regard) مورد توجه منتقدان بین المللی قرار گرفته، موفق به دریافت جایزه ویژه هیأت داوران جشنواره بروکسل شده و در چند جشنواره دیگر از جمله "لوکارنو" و "پوسان" نیز مورد تحسین قرار بگیرد.

فیلم در همین است: جسارت در مواجهه با حقیقت. تصویری که از "برادر" ارائه می شود، همان واقعیتی است که روزانه میلیون ها انسان با آن روبرو هستند، در فیلم اما مفهوم "ایرانیت"ی که به عنوان امتیاز، مرز، و ابزار سرکوب به چالش کشیده می شود. در بطن این روایت، می توان انعکاس تفکرات شوونیستی جمهوری اسلامی و جریانات راست را به وضوح دید. گفتمان پان ایرانیستی که با داعیه ی نژادی، تاریخی و فرهنگی، همیشه تلاش کرده مهاجر افغانستانی را از دایره ی «ما» بیرون نگه دارد، امروز در لباس های مختلفی ظاهر می شود؛ گاه در قالب پست های



اینستاگرامی با چهره های شیک، و گاه در شعارهای امنیتی سیاست گذاران. در سرزمین برادر با جسارتی کم نظیر، این نقاب ها را کنار می زند. وقتی کلاتری قاسم پدر میلاد را برای گفتن خبر "شهادت" پسرش در سوریه فرامی خواند لحن تقریبی محترمانه ی کارکنان را نمی شود درک و باور کرد. به قاسم گفته می شود که پسرش میلاد برای دفاع از ارزشهای اسلام در سوریه و در صفوف فاطمیون جنگیده و جان باخته است، برای همین خانواده ی وی لایق به دریافت شهروندی ایرانی هستند. این افتخار اما با خارج شدن اول زن قاسم و بعد خود قاسم از مراسم تمرین سوگند و تجدید میعاد برای حفظ ارزش های اسلامی علیه مخالفین جمهوری اسلامی هم در خارج و هم داخل کشور، عملاً تداعی همان اخباری است که هر روزه مردم ایران با آن روبرو هستند. دستگاه دروغ پردازی و تلاش برای جایگزین کردن حقیقت با روایت حاکمیت. قاسم و زنش اما با خارج شدن از سالن، پشت همان درهایی که آن دیگران سوگند می خورند با روایت مرگ میلاد از جانب قاسم به سوگ می نشینند. همین صحنه های فیلم است که باعث می شود فیلم شکل شعاری به خود نگیرد. نکته ی مهم دیگر فیلم نشان دادن زندگی واقعی افغانستانی ها و جنبه های انسانی آنهاست، قاسم اگرچه ناتوان از گفتن خبر کشته شدن پسر به همسرش است و آمدن عاشورا را بهانه ای می کند برای پوشیدن رخت سیاه، اما در ارتباط با دخترش انسانی آزاده است. این آزادی در بازی با دستکشهای بوکس دختر، توضیح در باره ی مبارزه ی بوکس و یاد آوری نقطه ضعف دختر برای برد مسابقه و همچنین بالا بردن های چست و چابک دختر قاسم عینیت پیدا می کند.

فیلم "در سرزمین برادر" ساخته ی علیرضا قاسمی و رها فضلی، بی تردید یکی از مهم ترین آثاری است که در سال های اخیر توانسته با روایتی واقع گرا و بی پرده، زخم کهنه و انکارشده ی مهاجرت افغانستانی ها به ایران را به تصویر بکشد. اما ارزش این فیلم فقط در بازنمایی بحران نیست؛ بلکه در نشان دادن لایه های روی هم افتاده و نقدی بی رحم به ساختارهای تبعیضی و نگاه های شوونیستی ریشه دار در ساختار حاکمیت و بخشی از جامعه ایران و اپوزیسیون راست است.

فیلم از سه بخش تشکیل شده که به زندگی محمد نوجوان محصل، لیلا زنی که محمد دوستش داشت و قاسم برادر لیلا می پردازد. انتخاب شخصیتها اگرچه در محدوده ی تقریبی یک خانواده است اما آنها را می توان نمایانگر زندگی تقریبی ۵ میلیون افغانستانی دانست که در ایران زندگی می کنند.

فیلم، با تمرکز بر زندگی افغانستانی هایی که در حاشیه زندگی می کنند، نه تنها تصویری انسانی از مهاجران ارائه می دهد، بلکه بی آن که گرفتار شعار شود، مناسبات قدرت، حذف، و حاشیه سازی سیستماتیک را زیر ذره بین می برد. در جایی که رسانه های رسمی و گفتار غالب، مهاجر افغانستانی را یا کارگر خاموش می خواهند یا تهدید امنیتی، فیلم "در سرزمین برادر" نگاه را برمی گرداند به قربانیان واقعی این وضعیت، کسانی که سالهاست در سکوت، بار سخت ترین کارها را به دوش کشیده اند و هیچ گاه "برادر" و "ایرانی" به شمار نیامده اند.

محمد نوجوان آرامی که زندگی خود و خانواده اش از او شخصیتی ساخته که ترجیح می دهد با وجود به بیگاری بردنش به پاسگاه، خاطر پدر مکرر نشود، قربانی تجاوز یکی از سربازان پاسگاه می شود. مدرسه، پاسگاه و حتی خانواده نه تنها جاهایی نیستند که محمد بتواند با طرح شکایتش حق خود را بگیرد و یا حتی دست کم از دست متجاوز بگریزد، عملی به ساختارهایی بدل گشته اند درهم تنیده که باعث می شوند نوجوانی که قربانی است به جای حق خواهی، از همه ی عشق و تحصیلش بگذرد و با آینده ای نامعلوم روبرو شود.

فضای سرد زمستان، آب گرفتگی و مستهلک بودن پاسگاه، دیوارهای نمور و فرسوده و پرونده ی انسانها همانطور که لای دست و پا مانده است و البته جناب سرهنگی که در برخورد اول به بیگاری بردن کارگران افغانستانی اعتراض می کند، ولی همه می دانند که این کلمات فقط ظاهر قضیه است و او عملی در تکاپوی به پایان بردن هر چه سریعتر تعمیر پاسگاه است، باعث فضاسازی و واقعی بودن فیلم شده است. این شکل از پرداخت ها به شخصیت و فضاسازی ها مجال داده که تیغ تیز کارگردان به آرامی و بی رحمانه بر واقعیت ها بلغزد و اتفاقا نقطه ی قوت

نامه‌ای از ایمان، ۹ ساله، کارگری مهاجر در تهران من ایمان، ۹ ساله کارگری مهاجر در تهران خواهم ماند.

یادم می‌آید آن شب آب از گودال هم بالاتر زده بود و در زمین اطرافش جاری بود. همه‌ی پسرها و پدر مشغول آبیاری درخت‌ها بودیم و عامر بازیگوشی می‌کرد. یکباره پدر را دیدیم که به سمت شیر آب می‌دود. داد می‌زد: عامر عامر بیا کنار. عامر از همه جا بی‌خبر می‌رفت که آب بازی کند. او تا نزدیکی‌های سیم جلو رفته بود. من و برادرهایم شلنگ‌ها را رها کرده و پشت سر پدر دویدیم. پدر جهشی کرد و با دست سالمش عامر را برداشت و به آن سو پرت کرد. اما تعادل خود را از دست داد و پایش توی گودال رفت. پدر رعه‌ش رفت و مثل چوب خشکی داخل آب افتاد. همه‌ی ما از وحشت میخ‌کوب شده بودیم. جرات نزدیک شدن را نداشتیم. متین شروع به داد و بی‌داد کرد. عامر گریه کرد و سمت ما دوید. از سرو صدای ما اکرم و مادر متوجه شدند که اتفاقی افتاده است. اکرم سریع دوید و خود را به پشت رستوران رساند. پدر را که در آن حال دید از حال رفت. چند لحظه بعد مادر لنگان لنگان و شتابان آمد. از دور موهای خود را می‌کند. درد پا امانش نداد روی زمین افتاد و خودش را به سمت پدر می‌کشانند. نگاهی به من کرد و خواست تا بروم و کنتور برق را خاموش کنم. مادر که به آب‌های جاری روی زمین رسید دچار برق گرفتگی شد. جریان برق او را به عقب پرتاب کرد. با سرعت زیاد خود را به رستوران رسانده و برق اصلی را قطع کردم.

در آن سکوت شب فقط صدای شیون و ناله بود که به گوش می‌رسید. مادرم حال بهتری داشت. داخل آب رفته و پدر را در آغوش گرفته بود. فریاد می‌زد و پدر را صدا می‌کرد. پدر ولی جواب نمی‌داد. مثل یک تخته چوب خشک شده بود. مادرم از من خواست که به دنبال کمک بروم. روی این کوه گوشی تلفن هیچ وقت آنتن نمی‌داد. همه جا در ظلمت فرو رفته بود. دوان دوان به سمت جاده‌ی پایین کوه دویدم. یادم رفته بود که از تاریکی می‌ترسم. فقط روشنی شهر تهران را از بالا می‌دیدم و به سمت جاده می‌رفتم. کنار جاده که رسیدم شروع کردم دست تکان دادن برای ماشین‌هایی که رد می‌شدند. آنقدری ماشین نبود. آن چندتایی هم که بودند با سرعت بسیاری رد می‌شد. همه‌ش به پدر فکر می‌کردم. به خدا می‌گفتم که پدرم را زنده نگهدارد، قول می‌دهم که دیگر نگذارم کار کند. همه‌ی کارهایش را خودم می‌کنم. یعنی خدا صدای من را می‌شنید؟ بالاخره یک موتورسوار متوجه من شد و ایستاد. زبان من را نمی‌فهمید. ایرانی حرف زدن را خوب بلد نبودم. همیشه پدر و مادرمان با زبان خودشان با ما صحبت کرده بودند. زبانم هم گرفته بود. به زور به او فهماندم که کمک کند.

تابستان بود و هوا گرم‌تر از همیشه. پدرم باغبان محوطه‌ی رستوران بود. محوطه‌ای بزرگ. من و برادرهایم همه به پدر کمک می‌کردیم. قبل‌ترها پدر کارگر ساختمان بود. یک روز حین کار از ساختمانی نیمه‌کاره پایین افتاد. از آن موقع یک دست پدر، دیگر به دردش نخورد. دست راستش. من و برادرهایم بایستی که کمک پدرمان می‌کردیم. وگرنه پدر تا صبح فردا بایستی که کار می‌کرد. ما دست راست پدر بودیم. همه‌مان کار می‌کردیم به جز عامر. عامر از همه‌مان کوچکتر بود. چهار و نیم سالش بود. همه‌اش دنبال ما راه می‌افتاد. یکی بایستی اندام‌ها حواسش به او می‌بود. آن شب هم عامر با ما بود.



کنار شیر آب پشت رستوران، گودالی بود که همیشه پر از آب می‌شد. سیم برقی که به چراغ‌های پشت رستوران برق می‌رساند دقیقاً از کنار آن گودال و از روی زمین کشیده شده بود. چراغ‌ها برای زیبایی بیشتر رستوران در دل شب‌های تاریک، دور تا دور محوطه نصب شده بودند. بعضی روزها که آب بالا می‌آمد سیم برق زیر آب می‌رفت. پدرم به همه‌ی ما سپرده بود که نزدیک شیر آب و سیم نشویم. بارها هم تاکید کرده بود. می‌گفت یکبار نزدیک بوده دچار برق گرفتگی شود. بعد از آن چندین بار به مهندس زنگ زده و از او خواسته بود که برق‌کش بیاورد و سیم را از بالای سطح زمین عبور دهد. ولی مهندس گفته بود که نمی‌شود. فعلاً پولش را ندارد. بماند برای بعد.

من، برادرانم و اکرم از آن سیم وحشت داشتیم. هیچ وقت کنار آن نمی‌رفتیم. مادر هم که به خاطر پادردش دور بیرون رفتن از رستوران را خط کشیده بود. یک سالی می‌شد که پایش را از رستوران هم بیرون نگذاشته بود. چه برسد به اینکه به سمت شیر آب برود. ولی پدر برای آبیاری درختان مدام آن دور و بر بود. ولی همیشه احتیاط می‌کرد. عامر امانه. اصلاً متوجه خطر نمی‌شد.

تهران از این بالا قشنگ است. تا چشم کار می‌کند خانه است. پر است از برج‌های بلند. ولی خانه‌ی ما از برج‌ها هم بلندتر است. از روی این کوه، سقف همه‌ی برج‌ها را می‌شود دید. اینجا توی این رستوران کوهی زندگی ما از همه‌ی تهرانی‌ها بهتر است. همه‌شان دوست دارند جای ما باشند. این را می‌دانم که می‌گویم. اگر غیر از این بود که هر جمعه کلی‌شان به اینجا نمی‌آمدند. جمعه‌ها از سر صبح این بالا شلوغ می‌شود. من، متین، احمد، عامر و اکرم جمعه‌ها زودتر از روزهای دیگر بیدار می‌شویم تا به دیدن کوهنوردان برویم. اکرم عاشق آن زن‌هایی است که لباس‌های رنگارنگ کوهنوردی به تن دارند. مخصوصاً عاشق مو طلایی‌هایشان. می‌گوید که آن‌ها شبیه عروسکش گلناراند. یک روز خودم دیدم که از کیف مادر سورمه‌اش را درآورد و رفت جلوی آینه. چشمانش را سیاه کرد. کلاه احمد را برداشت و سر کرد. موهای خرمایی‌ش را از کنار کلاه بیرون انداخت و با ناز و افاده، ادای مو طلایی‌های تهرانی را در می‌آورد. مادرم هم مثل همیشه روی زمین نشسته بود و داشت سبزی پاک می‌کرد. او کارگر رستوران است. مادر یک پایش را کنار سینی سبزی‌ها دراز کرده بود و با لبخندی زیر چشمی اکرم را می‌پایید. اکرم متوجه نگاه‌های مادر شد. خجالت زده سمت مادر دوید. پیش پای مادر نشست و سرش را روی دامن مادر فشار داد. مادر قربان صدقه‌ی اکرم می‌رفت. اکرم سرش را بالا آورد و به مادر گفت: بزرگ که شوم برایت یکی از آن لباس‌های رنگارنگ و کلاه و عینک می‌خرم. برای خودم هم. با هم برویم تا نوک کوه. مادر که بغضش دوباره توی گلویش پریده بود سر اکرم را بوسید و جواب داد که من با این پای علیل چه طور تا نوک آن کوه بروم؟ تو برو من منتظرت می‌شوم تا برگردی. اکرم از حرف مادر غصه‌دار شد. کمی به فکر فرورفت. ناگهان اخم‌هایش باز شد و با خوشحالی پرید و روی پاهایش ایستاد. به مادر گفت که دو تا از آن عصاها هم برایت می‌خرم. با آن عصاها تا پیش خدا هم می‌شود رفت. مادر بغضش شکست و با گریه گفت الهی من بمیرم برای دختر مهربانم. امیدوارم مثل من سیاه بخت نشوی عصای دست مادر.

مادرم واقعا سیاه‌بخت است. چند ماه پیش سیاه‌بخت شد. وقتی پدرم را برق گرفت. پشت همین رستوران. هیچ وقت یادم نمی‌رود. شب بود. مادر طبق معمول کارهای رستوران را می‌کرد. زیراندازی زیر خود انداخته بود و بیرون رستوران زیر نور لامپ ورودی مشغول پاک کردن نخود بود. اکرم همیشه وردست مادر بود. عروسکش را هم بغل خود می‌نشاند.

من کمک می‌کنند. اما مهندس دیروز گفت که پول کارمان را نمی‌دهد. از این به بعد من هم دیگر آبی به درختان نمی‌دهم. دلم هم برای درختان اینجا بی‌سوزد. آن‌ها هم مثل پدر من پاسوز اینجا شده‌اند. مهندس قول داده که دیه‌ی پدر را بدهد. پول خون پدر را که بدهد مادرم و بقیه به افغانستان برمی‌گردند. مادرم دیگر پای کار کردن ندارد. می‌گوید بدون پدر دیگر اینجا نمی‌توانیم زندگی کنیم. راست هم می‌گوید. پدر شبانه روز برای یک لقمه نانمان کار می‌کرد. الان که پدر نیست مادر مریضمان نمی‌تواند به تنهایی خرج ما را بدهد. ولی من به کشورم باز نمی‌گردم. می‌دانم در افغانستان سرنوشتی بهتر از اینجا ندارم. مادر و بچه‌ها را که راهی کنم خودم پیش‌پسر عمومی پدر می‌روم. او برای من کاری سراغ دارد. کار می‌کنم و پولی برای مادرم می‌فرستم. تا با آن زندگی را سرکنند. اگر بتوانم بیشتر هم کار می‌کنم تا پول عمل پای مادر را هم جور کنم. آرزوی پدر هم همین بود. پدر هم خیلی کار می‌کرد ولی هیچ وقت نتوانست پای مادرم را خوب کند. نکند من هم نتوانم؟ نکند اکرم هم نتواند برای مادر لباس‌های رنگارنگ که هنوردی بخرد؟

در هر صورت من در تهران می‌مانم. پدرم، کارگری مهاجر بود. مادرم، اکرم، متین و احمد نیز کارگرانی مهاجر بودند. شاید عامر هم. من هم ایمان، ۹ ساله کارگری مهاجر در تهران خواهم ماند.

ما همه‌شان را نشنیدیم. فقط یادم هست که مهندس به مادر گفت که از این قضیه با هیچ کس سخنی نگوید. خودش برایمان جبران می‌کند. مهندس شماره‌ی پسرعموی پدرم که در جای دیگری از تهران مشغول کار بود را هم از مادرم گرفت. گفت که خودش با او تماس می‌گیرد که بیاید و کمکمان کند که کارهای کفن و دفن پدر را بکنیم.

از آن روز چند ماهی می‌گذرد. تابستان تمام شده و هوا خنک شده است. پدر چند وقتی است که بین ما نیست. مادر به اندازه‌ی چند سال پیرتر و درد زانوش بدتر شده است. وقتی همه دور او جمع می‌شویم برایمان از حسرت‌هایش می‌گوید. می‌گوید ای کاش زندگی در افغانستان انقدر سخت نبود که مجبور به کوچ شوند. ای کاش پدرت را به عنوان یک مهاجر قانونی قبول می‌کردند که مجبور نبود تن به هر کاری بدهد. ای کاش دست پدرت در آن حادثه آسیب نمی‌دید. شاید با دو دست سالم می‌توانست در آن شب خود را از گودال نجات دهد. ای کاش مهندس پدر را بیمه می‌کرد. ای کاش مهندس به حرف پدرتان توجه می‌کرد و آن سیم برق لعنتی را به حال خود رها نمی‌کرد. مادر پر از ای کاش‌ها بود. به هیچ کسی نباید حرف‌های دلش را می‌زد. ما سنگ صبور او بودیم. پدر که مرد دیگر غمخواری برای مادر نماند.

مهندس عذر ما را خواسته است. چند ماهی بود که من درختان را آب می‌دادم. برادرهای کوچکم هم به

با موتورسوار که به رستوران رسیدیم جنازه‌ی پدر را دیدم که از آب بیرون آورده بودند. آن موقع نمی‌دانستیم که جنازه است. همه دورش نشسته بودند و گریه می‌کردند. اکرم هم به هوش آمده بود سفت کمر پدر را گرفته بود و سرش را روی شکمش گذاشته بود. اکرم گریه نمی‌کرد. موتورسوار و مادر، پدر را بین خود روی موتور نشانددند. هر چه اصرار کردم من را نبردند. گفتند بمان و مراقب بقیه باش.

چند ساعتی گذشت. من، اکرم و بقیه به جاده چشم دوخته بودیم. عامر سرش را روی پای اکرم گذاشته و خوابش برده بود. انقدر معصومانه خوابیده بود که انگار در جریان اتفاقات نبوده است. یکی یکی همه روی همان سنگ و خاک خوابشان برد. حتی اکرم. یادم نمی‌آید که من چه قدر بعد از آن‌ها خوابم برد. تنها به یاد دارم که با صدای ماشین مهندس از خواب بیدار شدیم. آفتاب تازه بالا آمده بود. مادرم بیحال از ماشین پیاده شد. همه به سمتش دویدیم. مارا بغل کرد و همانجا کنار ماشین نشست. گریه می‌کرد و قربان صدقه‌مان می‌رفت. وسط حرفهایش فهمیدیم که پدر مرده است. احساس غریبی داشتم. گریه‌م نم‌آمد.

مهندس عصبانی و ناراحت از ماشین پیاده شد و به مادر گفت برویم ببینم کجا این اتفاق افتاده. مادر به زحمت و کمک ما خود را به قتلگاه پدر رساند. گفتگوهای زیادی بین مهندس و مادر رد و بدل شد.

رژیم جمهوری اسلامی، درماندگی در اداره جامعه!

جمهوری اسلامی با ساختار طبقاتی و سرمایه دارانه و ایدئولوژیکی که دارد، منافع اقلیت روحانیون، سپاهیان و سرمایه داران را نمایندگی می کند و منابع ثروت جامعه و حاصل رنج و کار کارگران و زحمتکشان را به غارت می برد. تحت حاکمیت این رژیم، اکثریت کارگران، زحمتکشان، معلمان، زنان، پرستاران، بازنشستگان، نه تنها در فقر و ناامنی شغلی و معیشتی غوطه ورنند، بلکه کوچکترین ندای حق خواهانه آنان با سرکوب، دستگیری و شکنجه پاسخ داده می شود. دولت اسلامی در اصل اهرم قدرت اجرایی سرمایه داران است، چه سرمایه داران بخش خصوصی و چه آن بخش که در نهادهای مذهبی و امنیتی، ثروت های کلان انباشته اند.

در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه داران از آموزش گرفته تا بهداشت، از مسکن تا آب و برق، همه چیز به کالایی برای فروش و سوداندوزی بدل شده است. سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال که بیش

نفر را مختل کرده‌است. در حالی که سرمایه‌های کشور صرف پروژه‌های امنیتی، نظامی و صدور ایدئولوژی ارتجاعی به کشورهای همسایه می‌شود، مردم خوزستان، سیستان و بلوچستان، کردستان و حتی کلان شهرها از دسترسی به آب آشامیدنی



محروم هستند. ویرانی و فرسودگی زیر ساختهای انرژی و خاموشی‌های گسترده، تعطیلی کارخانه‌ها و مراکز تولید، مدارس و ادارات دولتی اوج درماندگی حکومت اسلام، در اداره جامعه را نشان می‌دهد.

جمهوری اسلامی بیش از چهار دهه است که با شعارهای دروغین عدالت‌خواهی و زیر نقاب مستضعف پناهی قدرت سیاسی را در قبضه خود دارد. اما امروز، در نیمه اول قرن بیست و یکم، نظامی را پیش‌رو داریم که حتی از تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای مردم، کار، نان، آب، برق، هوای پاک برای نفس کشیدن، مسکن، بهداشت و آموزش ناتوان است و بیش از شصت در صد مردم ایران را به زندگی در زیر خط فقر سوق داده است.

این درماندگی را نمی‌توان صرفاً به ناکارآمدی در مدیریت یا فساد نهاده‌ی شده در ساختار اداری حکومت نسبت داد، بلکه ریشه در ساختار طبقاتی سیاسی آن دارد. جمهوری اسلامی، برخلاف ادعاهای دروغینش یکی از هارترین و سرکوب‌گرترین رژیم‌های جهان معاصر است و با تکیه بر نیروی سرکوب، توده‌های مردم ایران از ابتدایی‌ترین حقوق خود محروم کرده است. در بسیاری از استان‌های ایران، کم‌آبی به بحران مزمن تبدیل شده است. قطعی آب و برق به امری روزمره بدل شده و زندگی میلیون‌ها

جنبش انقلابی کردستان و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی، در یک صف مستقل و انقلابی است. مبارزه برای آب، برق نان و آزادی، باید با مبارزه برای سرنگونی انقلابی این نظام پیوند بخورد. هیچ راه حل واقعی ای بدون انهدام ساختارهای طبقاتی موجود و جایگزینی آن با حاکمیت انقلابی شورایی کارگران و زحمتکشان ممکن نیست.

در این مسیر، نقش حزب انقلابی، کمونیستی و پیشرو حیاتی است. حزبی که بتواند خواست های پراکنده و اعتراضات خودجوش را به یک جنبش سیاسی سراسری آگاه، منظم و انقلابی تبدیل کند. تجربه نشان داده است که بدون رهبری انقلابی شورش ها سرکوب می شوند یا به انحراف می روند. وظیفه حزب، نه تنها سازماندهی مبارزه انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی و افشای چهره واقعی نیروهای اپوزیسیون بورژوازی، بلکه ارائه بدیلی کمونیستی، رها و آزاد است - که در آن، آب، برق، نان آموزش، مسکن، بهداشت و حفظ کرامت انسانی و در یک کلام آزادی و برابری و رفاه حق همگان باشد، نه امتیاز اقلیت حاکم.



این ابعاد بی سابقه از فقر و فلاکت اقتصادی با ستم های چون تبعیض ملی، جنسیتی و مذهبی در هم تنیده شده است. زنان، ملل تحت ستم مانند کردها، بلوچ ها، عرب ها و ترک ها، و نیز دگراندیشان مذهبی و جنسیتی از ابتدایی ترین حقوق اجتماعی خود محروم هستند. این ستم ها از مصائب نظامی است که بر پایه سلطه طبقه سرمایه دار و ایدئولوژی اسلامی بنا شده است. ساختار جمهوری اسلامی، تنها با بازتولید این تبعیض ها می تواند بقای خود را تضمین کند. در این میان، زنان زحمتکش، کارگران مهاجر و جوانان بیکار، بیشترین فشار را متحمل می شوند و کمترین بهره را از امکانات اجتماعی می برند.

پایان دادن به این وضعیت، از مسیر دست به دست شدن قدرت سیاسی از بالای سر مردم و، اصلاحات درون ساختاری یا تعویض چهره ها ممکن نیست. جمهوری اسلامی، یک نظام طبقاتی استوار بر سرکوب، استثمار و ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی است. نجات از این وضعیت، نیازمند سازمان یابی سراسری بخش های مختلف طبقه کارگر و متحدان اجتماعی اش، جنبش زنان، جنبش دانشجویی،

جز محرومیت بیشتر کارگران و فرودستان جامعه نداشته است. خصوصی سازی، به انتقال دارایی های عمومی به حلقه های قدرت منجر شده است. مدارس خصوصی، بیمارستان های خصوصی و اگذار کردن تامین آب شرب به شرکت های خصوصی و ... همه شکاف بین فقر و ثروت را عمیق تر کرده است. در ایران مسکن به عنوان یکی از ابتدایی ترین نیازهای انسان، به کالایی لوکس تبدیل شده است. دهک های پایین جامعه به ویژه کارگران و حاشیه نشینان شهری، سال هاست که از دستیابی به مسکن مناسب ناامید شده اند. پروژه هایی مانند «مسکن مهر» یا «نهضت ملی مسکن» نه تنها نتوانستند باری از دوش مردم بردارند، بلکه خود به بستری برای رانت خواری و فساد و سوداندوزی گسترده بدل شدند.

در این ساختار، خانه ها ساخته می شوند، اما نه برای زندگی، بلکه برای سوداگری و انباشت سرمایه ساخته می شود؛ و این منطق سرمایه است که حکم می راند نه منطق انسانیت. جمهوری اسلامی، با واگذاری کنترل بازار مسکن به نهادهای نظامی و مالی، در این زمینه هم نقش خود را در تعمیق شکاف طبقاتی ایفا کرده است. تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی،

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

در مورد انفجار مرگبار در بندر رجایی



قدرت به زیر کشید.

"شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" ضمن تسلیت و همدردی با خانواده های جانباختگان این فاجعه، این مصیبت را به طبقه کارگر، فعالان جنبش کارگری و همه مردم آزادیخواه ایران تسلیت می گوید. "شورای همکاری" تأکید می کند که کارگران و زحمتکشان ایران تنها از مسیر مبارزه پیگیر و انقلابی، با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک نظم نوین سوسیالیستی، می توانند به رنج و مرگ تحمیل شده توسط حاکمان سرمایه داری پایان دهند.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری

جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

۷ اردیبهشت ۱۴۰۴

۲۷ آوریل ۲۰۲۵



سلامت کارگران و محیط کار است. این فاجعه نیز، همچون بسیاری از فجایع پیشین در معادن، بنادر، کارخانه ها و پروژه های ساختمانی، نتیجه مستقیم بی توجهی عامدانه حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی به جان و زندگی طبقه کارگر ایران است؛ که هر ساله هزاران کارگر را قربانی سودپرستی و بی حقوقی می کند. از این روی مسئولیت مستقیم این فاجعه و فجایع مشابه، گذشته از آنکه صاحب کار، کارفرماهای بخش خصوصی هستند یا دولتی، پیمانکاران وابسته به باندهای مافیایی قدرت و سرمایه و بر عهده کلیت حاکمیت جمهوری اسلامی و سیاست های ضد کارگری این رژیم است. در شرایطی که ثروت های عظیم جامعه در راستای پروژه های نظامی، سرکوبگرانه و سودآور برای طبقه حاکم هزینه می شود، کارگران در محیط های ناامن و بدون حداقل استانداردهای ایمنی قربانی می شوند. این فجایع، ضرورت مبرم پیوند، اتحاد و مبارزه مشترک همه فعالان کارگری، تشکل های مستقل، و جنبش های آزادیخواه و پیشرو اجتماعی را بیش از پیش برجسته می سازد. تنها از مسیر گسترش مبارزات متحد و سراسری، تشدید اعتصابات، سازماندهی نیروهای کارگری و مردمی، و ایجاد پیوندهای پایدار بین جنبش های کارگری، زنان، جوانان و دیگر نیروهای تحت ستم می توان به این وضعیت پایان داد و رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی را از اریکه

روز شنبه ۶ اردیبهشت، انفجار مرگباری در محدوده اسکله کانتینری شرکت سینا در بندر رجایی، در ۲۳ کیلومتری غرب بندرعباس، رخ داد. بر پایه گزارش های موجود، این انفجار تاکنون دست کم ۴۰ کشته و بیش از ۱۰۰۰ مجروح برجای گذاشته است و بیم آن می رود که شمار قربانیان افزایش یابد.

در حالی که رسانه های حکومتی نظیر خبرگزاری فارس، وابسته به سپاه پاسداران، علت حادثه را دمای بالای هوا و انباشت مواد اشتعالزا اعلام کرده اند، برخی دیگر این حادثه را به عملیات تروریستی دولت اسرائیل نسبت داده اند. همچنین، گزارش هایی از منابع بین المللی نظیر شرکت امنیت دریایی "امبری" و روزنامه "نیویورک تایمز" منتشر شده که علت انفجار را جابجایی نادرست مواد سوخت جامد مورد استفاده در موشک های بالستیک، به ویژه ماده پرکلرات سدیم، ذکر کرده اند. ویدئوهای منتشر شده در شبکه های اجتماعی نیز نشان می دهد که انفجارها به شکلی ناگهانی و بدون گسترش اولیه آتش سوزی روی داده است.

اگرچه دلایل دقیق این فاجعه هنوز به طور کامل روشن نشده است، اما آنچه بی تردید آشکار است، بی اعتنائی کامل پیمانکاران سرمایه دار و دولت سرمایه داری اسلامی ایران به اصول ایمنی و

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد انفجار مرگبار در بندر رجایی

نباید اجازه داد که رژیم اسلامی زیر بار مسئولیت مستقیم این فاجعه مرگبار شانه خالی کند!

سودجویی سرمایه‌داران و بی‌کفایتی جنایتکاران حاکم شدند. این فجایع مرگبار از همه فعالان و رهبران جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی می‌طلبید که برای گسترش پیوند و همبستگی میان این جنبش‌ها، برای به میدان آوردن همه پتانسیل مبارزاتی موجود در جامعه، برای پایان دادن به این فجایع، برای به زیر کشیدن رژیم جمهوری اسلامی به شیوه انقلابی، دست به دست هم دهند و ارتباطات، پیوندها و همکاری‌های خود را نهادینه کنند. آستانه اول ماه، روز جهانی کارگر فرصتی است، که فعالان جنبش کارگری عزم خود را برای گام نهادن در مسیر انجام این امر مهم نشان دهند.

حزب کمونیست ایران به بازماندگان قربانیان و جانبازان بی‌دفاع این فاجعه و به همه کارگران و مردم آزادیخواه ایران صمیمانه تسلیت می‌گوید. حزب کمونیست ایران بر این باور است که کارگران و مردم ستمدیده ایران تنها از مسیر گسترش اعتصابات و مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه خود و با تشدید مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و با فراهم آوردن ملزومات این سرنگونی، بر متن مبارزات جاری می‌توانند به فجایع ناشی از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و به تروریزه کردن و ناآمن کردن فضای جامعه پایان دهند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۷ اردیبهشت ۱۴۰۴

۲۷ آوریل ۲۰۲۵



را به دولت اسرائیل نسبت داده اند. اما دستگاه فاسد سپاه پاسداران که نمی‌خواهد زیر بار این تحقیر برود، دمای بالای ۴۰ درجه و آتش سوزی را عامل اصلی انفجارها معرفی می‌کند. اما این انفجارهای مرگبار که در پی آن تاکنون بیش از ۲۸ تن از کارگران بارانداز و کارکنان و ساکنان این بندر جان خود را از دست داده و بیش از ۱۰۰۰ تن نیز مجروح شده اند، چه در نتیجه بی‌توجهی به دستورالعمل‌ها، برون سپاری امور ایمنی بنادر به پیمانکارها و بی‌توجهی مطلق به شرایط ایمنی محیط کار باشد، یا نتیجه عملیات تروریستی دولت فاشیست اسرائیل، مسئولیت آن مستقیماً بر دوش رژیم جمهوری اسلامی است. بی‌توجهی این رژیم سرمایه‌داری کارگرس‌تیز به ایمنی محیط کار کارگران که سالانه بیش از دو هزار قربانی در معادن، بنادر، کارخانه‌ها و کارهای ساختمانی از طبقه کارگر ایران می‌گیرد، تداوم سرکوبگری‌ها، موج اعدام‌ها و تحمیل فقر و فلاکت اقتصادی و بی‌حقوقی‌های سیاسی و اجتماعی به اکثریت مردم ایران، روی دیگر سکه‌ی سیاست و رویکردی است که رژیم جمهوری اسلامی را در رأس یکی از قطب‌های تروریسم دولتی و تروریسم گروه‌های ارتجاعی اسلامی در منطقه خاورمیانه قرار داده است. قربانیان اصلی این استراتژی و رویکردهای رژیم اسلامی، کارگران و اکثریت مردم ایران هستند. حکومت اسلامی سرمایه‌داران ایران مسئول مستقیم همه این ناآمنی‌ها و شرایط فاجعه‌باری است که به مردم ایران تحمیل شده است.

این انفجارهای فاجعه‌بار زنگ هشدار است برای همه‌ی کارگران ایران که سرنوشتشان چیزی جز مرگ تدریجی در معادن، بنادر و کارخانه‌ها نیست. در این صبح خونین در بندر رجایی؛ کارگرانی که برای لقمه‌ای نان تن به کار طاقت‌فرسا داده بودند، قربانی

بنا به گزارش‌ها شمار جانبازان انفجار بندر رجایی که در ۲۳ کیلومتری غرب بندرعباس واقع شده است تاکنون دستکم به ۲۸ نفر افزایش یافته و بیش از ۱۰۰۰ تن نیز مجروح شده‌اند. این انفجار مرگبار حدود ساعت ۱۲ روز شنبه ۶ اردیبهشت در محدوده اسکله کانتینری شرکت سینا در این بندر رخ داد. ویدئوهای منتشره در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهند با گذشت ساعاتی از بامداد یکشنبه هفتم اردیبهشت ماه، آتش‌سوزی ناشی از این انفجارها همچنان ادامه دارد.

اگرچه خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران، دلیل آتش‌سوزی اولیه و انفجار را دمای بالای ۴۰ درجه و انباشت مواد اشتعال‌زا ذکر کرده است، اما خبرگزاری آسوشیتدپرس به نقل از شرکت امنیت دریایی "امبری" اعلام کرده که آتش سوزی در بندر رجایی ظاهراً به دلیل جابه‌جایی نادرست محموله سوخت جامد برای موشک‌های بالستیک در ایران رخ داده است. بنا به گزارش "نیویورک تایمز" و به نقل از یک منبع مرتبط با سپاه پاسداران نیز، انفجار بندر رجایی شهر ناشی از ماده پرکلرات سدیم بوده که یکی از ترکیبات اصلی سوخت جامد موشک‌ها به شمار می‌رود. با اینحال دلیل واقعی وقوع انفجار هنوز معلوم نیست، اما برخی ویدئوهای منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهند که انفجارها به طور ناگهانی، و نه در پی گسترش آتش سوزی در یک انبار رخ داده‌اند. تصویرها و گزارش‌ها، این گمانه‌زنی را که انفجارها نتیجه یک اقدام تروریستی بوده‌اند را تقویت می‌کنند.

برخی از روزنامه‌های حکومتی در تهران نیز همزمانی انفجارهای بندر رجایی را با دور سوم مذاکرات جمهوری اسلامی و آمریکا مرتبط دانسته و به رغم تکذیب ارتش اسرائیل، انجام این عملیات



کمک مالی به
حزب کمونیست
ایران و کومه‌له

اعضا، هواداران و دوستداران حزب کمونیست ایران و کومه‌له! مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت‌هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه‌له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه‌های قابل دسترسی‌تر، فعالیت‌هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی‌ای شایسته انسان پیش ببرد! ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک‌های مالی خود را به تشکیلات‌های ما در هر محلی که هستید برسانید.

سایت تلویزیون کومه‌له

www.tvkomala.com



سایت کومه‌له

www.komalah.org



سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت‌های حزب

کمونیست ایران

و کومه‌له

دیدن کنید!

پیام تسلیت دبیرخانه حزب کمونیست ایران به مناسبت درگذشت پروانه وزیری!

با اندوه فراوان، رفیق مبارز پروانه وزیری پس از ماه‌ها بیماری در روز دوم ماه مه ۲۰۲۵ در سوئد درگذشت. پروانه زنی از تبار مبارزه و مقاومت و فعال جنبش زنان و جنبش کارگری بود که عمر خود را وقف مبارزه در راه سوسیالیسم و آزادی انسان کرد. او در سال ۱۹۵۰ در تهران به دنیا آمد و بعد از اتمام دوره دبیرستان به فرانسه مهاجرت کرد و در رشته جامعه‌شناسی و سپس کامپیوتر به تحصیل پرداخت.



پروانه بعد از قیام ۱۳۵۷ به تهران برگشت و فعالیت سیاسی پرداخت و سپس به کردستان رفت و در صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران با نام تشکیلاتی "کژال" به فعالیتش ادامه داد. او در سال ۱۹۸۵ میلادی به سوئد مهاجرت کرد و در آنجا هم فعالیت خود را در تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران ادامه داد. پروانه بعداً فعالیت خود را در انجمن حق زنان متمرکز کرد و سپس به حزب کمونیست کارگری و بعداً به اتحاد سوسیالیستی کارگری پیوست. پروانه وزیری در سال گذشته یکی از نمایندگان اتحاد سوسیالیستی کارگری در شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بود. رفیق پروانه به عنوان یکی از نمایندگان اتحاد سوسیالیستی کارگری در کنگره چهاردهم حزب کمونیست ایران شرکت داشت.

رفیق پروانه در ماه‌های اخیر علیرغم بیماری، کماکان مشغله هایش امر مبارزه بود و تا واپسین لحظات حیات پربارش به آرمان‌های طبقاتی و امید به آینده‌ای آزاد و برابر وفادار ماند.

حزب کمونیست ایران درگذشت رفیق پروانه وزیری را به رفقای سازمان اتحاد سوسیالیستی کارگری، خانواده و یارانش، صمیمانه تسلیت می‌گوید. یاد و خاطره او راهی که در آن گام برداشت، همچنان در دل ما زنده است.

یادش گرامی، نامش ماندگار
دبیرخانه حزب کمونیست ایران

پیام شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت درگذشت پروانه وزیری!

با تأسف فراوان مطلع شدیم که رفیق مبارزمان پروانه وزیری پس از ماه‌ها بیماری در روز دوم ماه مه ۲۰۲۵ در کشور سوئد جانباخت. رفیق پروانه وزیری زنی مبارز بود که نزدیک به پنج دهه فعالیت سیاسی و اجتماعی خود را با احزاب و سازمان‌های مختلف از جمله در کردستان با کومه له و حزب کمونیست ایران و بعدها و تا آخرین روزهای عمرش با سازمان اتحاد سوسیالیستی کارگری ادامه داد.

رفیق پروانه در روز دوم دسامبر سال ۱۹۵۰ در تهران به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و سپس در دبیرستان گوهر شاد تهران به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در رشته جامعه‌شناسی و سپس کامپیوتر به تحصیل پرداخت.

پروانه وزیری بعد از قیام ۱۳۵۷ به تهران برگشت و فعالیت در مبارزات برای حقوق زنان و اعتراضات علیه جمهوری اسلامی شرکت کرد و سپس بعد از آشنایی با کومه له به کردستان رفت و در صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران به فعالیتش ادامه داد. او در سال ۱۹۸۵ میلادی به سوئد مهاجرت کرد و در آنجا هم فعالیت خود را با حزب کمونیست ایران ادامه داد و سپس به حزب کمونیست کارگری و بعداً به اتحاد سوسیالیستی کارگری پیوست. پروانه وزیری در سال گذشته یکی از نمایندگان اتحاد سوسیالیستی کارگری در شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بود و علاقمند بود که در "تلویزیون آترناتیو شورایی" فعالیتش را ادامه دهد که مریضی متأسفانه این مجال را به او نداد. فقدان رفیق پروانه بدون تردید برای رفقای اتحاد سوسیالیستی کارگری و نیروهای شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست ناگوار و دشوار است. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست جانباختن رفیق پروانه وزیری را به رفقای سازمان اتحاد سوسیالیستی کارگری، خانواده و بستگان و رفقای تسلیت می‌گوید و یاد و خاطره او را با تداوم راهش گرامی می‌دارد.

یاد عزیز رفیق پروانه وزیری گرامی و پررهور باد!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری
حزب کمونیست ایران
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
سازمان راه کارگر
سازمان فدائیان (اقلیت)
هسته اقلیت

۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۴ - سوم ماه مه ۲۰۲۵

یاد جانباختگان بمباران شیمیایی در دره "بوتی" گرامی باد!

۳۷ سال پیش، عصر روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۷، مقرات مرکزی کومه له واقع در دره "بوتی" در ۲۰ کیلومتری شمال شهر "رانیه" در کردستان عراق بوسیله هواپیماهای جنگی رژیم جنایتکار بعث عراق هدف بمباران شیمیایی قرار گرفت. در این تهاجم جنایتکارانه ۲۳ تن از اعضاء و کادرهای حزب کمونیست ایران و کومه له جانباختند و نزدیک به ۱۵۰ نفر نیز مصدوم و مسموم شدند. این رفقا از زمره لایق‌ترین و رزمنده‌ترین



پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی ایران و از چهره‌های سرشناس، قدیمی و محبوب در میان توده‌های مردم بودند. آنها بر علیه ستم و استثمار و بی حقوقی توده‌های کارگر و زحمتکش، بر علیه جنگ و جنایات ناشی از آن، در دفاع از حقوق اولیه مردم کردستان، بپاخاسته و تمامی زندگانی خود را وقف مبارزه‌ی بی‌امان با نظام سرمایه‌داری و همه مصائب و ستم‌های آن کردند.

در آن روز به محض رسیدن خبر بمباران شیمیایی مقرات کومه له به شهر رانیه، هزاران نفر از مردم این شهر علیرغم نگرانی از عکس‌العمل رژیم بعث عراق، برای کمک به پیشمرگان مجروح و مصدوم کومه له بسیج شدند و از هر امکانی که در دسترس داشتند برای کمک به رفقای آسیب‌دیده این رویداد بهره‌جستند. بسیاری از پزشکان و داروخانه‌های شهر سلیمانیه نیز علیرغم هشدارهای رژیم عراق، در امر مداوای مصدومات کومه له نهایت همکاری به عمل آوردند. همبستگی شورانگیز مردم کردستان عراق و بویژه مردم شهر رانیه و روستاهای این منطقه با پیشمرگان کومه له در آن روز خاطره‌ایست که هرگز از اذهان زنده نمی‌شود.

اسامی رفقای جانباخته در بمباران شیمیایی مقرات کومه له در روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۷ عبارتند از:

۱. اسماعیل مصطفی زاده



کارزار «سه شبیه‌های نه به اعدام» در شصت و هشتمین هفته

حمایت از کارزار سه شبیه‌های «نه به اعدام» را گسترش دهیم!

احکام اعدام توسط دادگاه‌های حکومت ولایت فقیه همچنان بدون وقفه ادامه دارد. از ابتدای اردیبهشت‌ماه تاکنون، بیش از ۹۶ زندانی، اعدام شده‌اند؛ یعنی به‌طور میانگین روزانه دست‌کم چهار تن به دار آویخته شده‌اند. بر پایه اطلاعیه کارزار در روزهای اخیر، امین (پیمان) فرح‌آور گیساوندانی، شاعر و زندانی سیاسی اهل گیلان، توسط قاضی احمد درویش‌گفتار به اتهام «بغی و محاربه» به اعدام محکوم شده است. همچنین احسان فریدی، دانشجوی دانشگاه تبریز، نیز از سوی شعبه دوم دادگاه انقلاب تبریز به اتهام «محاربه» به اعدام محکوم گردید. شایان ذکر است که این احکام غیرانسانی بدون امکان دسترسی زندانیان به وکیل منتخب صادر شده‌اند. کارزار «سه شبیه‌های نه به اعدام» بر ضرورت فوری و انکارناپذیر مقابله با اعدام تأکید کرده و خواهان آن شده که در هر گوشه از سرزمین ایران پرچم مبارزه با اعدام را برافرازیم.

سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت‌ماه، هم‌زمان با شصت‌و‌هشتمین هفته از کارزار «سه‌شبیه‌های نه به اعدام»، جمعی از خانواده‌های زندانیان سیاسی محکوم به اعدام، در یکی از پارک‌های تهران گرد هم آمدند و با در دست داشتن تصاویر عزیزان در بند و پلاکاردهایی با شعارهایی چون «نه به اعدام» و «لغو فوری حکم اعدام» هم‌صدا با زندانیان اعتصابی در ۴۱ زندان کشور علیه صدور و اجرای احکام اعدام اعتراض کردند. در این شرایط که رژیم جمهوری اسلامی در بحران عمیق اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و حکومتی دست و پا می‌زند و توانایی تأمین حداقل‌های زندگی، نان و آب و برق و حتی هوای پاک برای نفس کشیدن را ندارد و در حال سرکشیدن جام زهر سازش و تسلیم در برابر آمریکا است، اما شمشیر را از رو بسته و هر روز اعدام می‌کند، باید به هر شکلی که می‌توانیم از کارزار «نه به اعدام» حمایت کنیم.

فعالین و رهبران جنبش کارگری، جنبش زنان و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی و اعتراضی لازم است در ارتباط و همکاری با هم توانایی و ظرفیت‌های خود را در راستای سراسری کردن اعتصابات کارگری و اعتراضات توده‌ای جهت زمین‌گیر کردن ماشین اعدام و سرکوب حکومتی بکار گیرند. خواست لغو مجازات اعدام، آزادی زندانیان سیاسی و لغو حجاب اجباری لازم است به خواست جنبش کارگری و همه جنبش‌های پیشرو اجتماعی تبدیل گردد. اعتراض علیه اعدام و قتل عمد دولتی فارغ از اینکه این مجازات جهت نابودی زندانیان سیاسی صورت گیرد و یا مجرمین عادی در بند، وظیفه تمام انسان‌هایی است که افق‌رهای را در فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نوید می‌دهند. کمونیست‌ها با صراحت اعلام می‌کنند که خواهان لغو مجازات اعدام هستند و برای برچیدن مجازات اعدام قاطعانه مبارزه می‌کنند.

مجازات اعدام امری جز قتل دولتی و سازمانیافته نیست، فارغ از اینکه این جنایت کجا و به دست چه رژیمی انجام می‌گیرد. سران حکومت اسلامی سرمایه‌داران صدور احکام اعدام و جنایات خود را تحت عنوان دفاع از امنیت عمومی، جلوگیری از ارتکاب به جنایت و تأمین حقوق شهروندان، انجام می‌دهند. در حالیکه تجربه همه کشورهای جهان نشان داده است که وجود این مجازات نه تنها اثر بازدارنده نداشته، بلکه با ترویج روح خشونت در جامعه و کاهش حرمت انسان‌ها، آنرا تشدید کرده است. سران رژیم اسلامی برای قتل عمد و سازمان‌یافته‌ای که اعمال می‌کنند، قوانینی تنظیم کرده‌اند، قضاییانی برگمارده و جلالدانی را به مثابه مجری حکم برگزیده‌اند. تنظیم این قوانین و تأمین هزینه ارگانهای صدور و اجرای حکم اعدام از جیب جامعه برای آنان کم‌هزینه‌تر از درمان معضلات و نابسامانی‌های اجتماعی است که موجب ارتکاب جرم و جنایت می‌باشد. در واقع رژیم جمهوری اسلامی با اعمال مجازات اعدام اوج درماندگی و استیصال خود را در قبال ریشه‌کن کردن جرم و جنایت و نابسامانی‌های اجتماعی به نمایش می‌گذارد. بدیهی است مناسباتی که وسیله دفاعیش جلاّد باشد، حرمتی برای شأن انسان قائل نبوده و نابودی فیزیکی مخالفینش را امری عادی و دفاع از حرمت و حقوق و امنیت شهروندان جلوه می‌دهد. کارنامه جمهوری اسلامی بیان اوج این توحش است. قتل عام زندانیان سیاسی در ماههای پایانی تابستان شصت و هفت، قتل‌های زنجیره‌ای در پانز هفتاد و هفت، به گلوله بستن کارگران خاتون آباد، به گلوله بستن کولبران در کردستان و سوختن در بلوچستان، سرکوب خونین اعتراضات ۸۸، کشتن ده‌ها نفر در جریان خیزش دی‌ماه ۹۶، کشتار بیش از هزار و پانصد نفر در آبان ۹۸، کشتار بیش از شصت‌تن از معترضان در اوج جنبش انقلابی ژینا و موج‌های پی‌در پی اعدام در یک سال اخیر تنها نمونه‌هایی از جنایات این رژیم در بیش از چهار دهه گذشته بوده است.

همه جنایات جمهوری اسلامی بیانگر این واقعیت است که رژیم برای بقا خود راهی جز تکیه بر سرکوب، اعدام و شکنجه ندارد. این رژیم رمز بقای خود را در تکیه بر استراتژی سرکوب می‌داند. حتی زمانی که مجرمین عادی را اعدام می‌کنند، قصدش ارباب‌جامعه و ارباب مخالفین سیاسی نظام و بویژه آنانی است که مصمم هستند این رژیم را به شیوه انقلابی به پائین بکشند. اما با همه سببیت و وحشیگری که رژیم از خود نشان می‌دهد، آن چیزی که آشکار است این واقعیت است که موج اعدام و سرکوب جامعه را مرعوب نکرده و مبارزه علیه مجازات اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی هر روز گسترش می‌یابد.

کارزار «سه‌شبیه‌های نه به اعدام» که در ۴۱ زندان ایران ادامه دارد، در شصت و هشتمین هفته، طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۴ اعلام کرد صدور و اجرای

۲. احمد محمدی

۳. بابیزید بیاض

۴. پرویز تاجوانچی

۵. حسین سیگاری

۶. سعید محمدی

۷. جلال پنجویی

۸. فرشته رضانی

۹. عبدالله هوشیاریان

۱۰. علی حسن محمدی (طهمورث)

۱۱. فرنگیس شاهوئی

۱۲. کریم جنتی

۱۳. کریم عبدالله پور

۱۴. مریم مجنون (سعادت)

۱۵. کمال رضانزاد

۱۶. کیومرث مهاجر (جبار)

۱۷. منوچهر محمودیان (مرتضی)

۱۸. محمدرسولی خوش صفت

۱۹. محمد عمرعلی

۲۰. ناصح مردوخ

۲۱. نادر قاضی زاده (آزاد)

۲۲. وفاتونونچی

۲۳. حامد مدرسی

این عزیزان جانباخته از زمره انسانهای وارسته‌ای بودند که با شور انقلابی و قلبی سرشار از امید، از نقاط مختلف کردستان و دیگر شهرهای ایران با پیوستن به صفوف کومه‌له همراه و همدوش هم با تحمل مخاطرات فراوان، در ارگانهای مرکزی کومه‌له و نیز رادیو صدای حزب کمونیست ایران فعالیت می‌کردند. یاد این عزیزان همیشه زنده و گرامی باد.

